

اعتدال کارساز نیست، چشم‌انداز، تشدید تضادها و بحران‌هاست

رژیم‌های سیاسی دیکتاتوری عریان هر آن‌چه رسواتر و بی‌اعتبارتر باشند، نیاز بیشتری به جنجال‌های تبلیغاتی بر سر حمایت و پشتیبانی مردمی دارند. این ماجرابیست که در جمهوری اسلامی همواره شاهد آن بوده‌ایم. نمایش مضحکی که دستگاه استبدادی حاکم بر ایران بر آن نام انتخابات نهاده است، سرانجام در ۲۴ خرداد خاتمه یافت و حکومت اسلامی، مرجعی دیگر از میان مقامات امنیتی خود را به نام حسن روحانی، به عنوان رئیس جمهور آتی دولت دینی اسلام‌گرا به مردم معرفی نمود. اما گویی تازه اصل ماجرا آغاز شده است. چار و جنجال تبلیغاتی رژیم و گروه‌های رنگارنگ وابسته به طبقه حاکم، "اصول‌گرا"، "اصلاح‌طلب"، "اعتدال‌گرا" و تمام جیره‌خواران ریز و درشت هیئت حاکمه در مورد حمایت توده‌ای از نظام سیاسی حاکم، تمام آن چیزیست که همچنان ادامه دارد.

خامنه‌ای که شعار امسال رژیم‌اش را حماسه سیاسی و اقتصادی اعلام کرده بود، نمایش انتخاباتی را تحقق حماسه سیاسی نامید و آن را نه فقط دلیلی بر حمایت و پشتیبانی مردم از حکومت اسلامی معرفی نمود، بلکه ادعا کرد که مخالفین جمهوری اسلامی نیز "به نظام و انتخابات آن اعتماد دارند". رفسنجانی مدعی شد که "ایران، دمکرات‌ترین انتخابات دنیا را برگزار کرد و هیچ شبهه‌ای نمی‌توانند به آن وارد کنند". خاتمی چاپلوسی در آستان خامنه‌ای را به نهایت خود رساند و گفت: "حقاً و انصافاً باید از آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب که زمینه تحقق این حماسه را فراهم نمودند، قدردانی کرد". باندهای ریز و درست اصول‌گرا نیز چیزی از این بابت فروگذار نکردند. چپ‌های لیبرال هم پیروزی مقام امنیتی جمهوری اسلامی را به فال نیک گرفتند، اما با این تفاوت که آن را نه بزرگ مردم ایران به خامنه‌ای نامیدند.

هدف رژیم هم از برپایی خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی چیزی جز این نبوده و نیست که از آن ابزاری

در صفحه ۲

شرکت‌های پیمانکاری
و
راه تحقق خواست معوق
مانده کارگران پتروشیمی
در صفحه ۹

انقلاب در مصر ادامه دارد

در اولین سالگرد ریاست‌جمهوری محمد مُرسی رئیس جمهور مصر، میلیون‌ها تن از مردم مصر در روز یکشنبه ۹ تیرماه (۳۰ ژوئن) در سراسر مصر با آمدن به خیابان‌ها و برپایی تظاهرات، خواستار برکناری محمد مُرسی شدند. در دور جدید اعتراضات مردم مصر تاکنون بیش از ۱۰ نفر کشته شده و صدها نفر زخمی شده‌اند.

روز چهارشنبه محمد مُرسی در جمع تعدادی از هواداران خود و در سخنانی که از تلویزیون مصر نیز به‌طور مستقیم پخش گردید، خواستار ایجاد کمیته‌ای مرکب از احزاب و جریان‌های سیاسی مختلف برای تدوین پیشنهاداتی برای انجام اصلاحاتی در قانون اساسی شد. وی همچنین خواستار تشکیل کمیسیونی از افسران مختلف مصر از جمله نمایندگان از کلیسا و دانشگاه الازهر برای آشتی ملی گردید. اما این عقب‌نشینی که با پذیرش برخی از اشتباهات در زمینه‌ی عدم تامین نیازهای مردم مصر و در عین حال تهدید مخالفان همراه بود، نتوانست از ادامه‌ی اعتراضات مردم مصر جلوگیری کند. معترضان با رد پیشنهادات مُرسی و دروغ‌گو خواندن وی، بر خواست خود یعنی برکناری او تاکید کردند.

در پی بروز ناآرامی‌های اخیر، ارتش مصر نیز اعلام کرد که در صورت ادامه بحران فعلی و عدم آشتی ملی واکنش نشان خواهد داد. ژنرال عبدالفتاح السیسی وزیر دفاع و فرمانده ارتش مصر با بیان این‌که

در صفحه ۳

قیام مردم برزیل علیه فقر، نابرابری، فساد دولتی و نقض خدمات عمومی

اعتراضات دانشجویی از دانشگاه تهران جرقه خورد و در اندک زمانی اعتراضات دانشجویی با حمایت و پیوستن توده‌های وسیع مردم تهران به یک جنبش توده‌ای تبدیل شد. جنبشی عمومی که طی چند روز خیابان‌های اصلی تهران را به میدان اعتراضات عمومی مردم علیه ستم و استبداد رژیم سلطنتی مبدل ساخت. و اینک با افزایش ۷ درصد (۱۰ سنت) به بهای یک و نیم دلاری وسایل رفت و آمد شهر سائوپائولو برزیل، بیش از دو هفته است که بزرگترین کشور آمریکای جنوبی با قیام عمومی مردم مواجه شده است.

انگار انبار باروت نارضایتی مردم این کشور در انتظار جرقه‌ای برای شعله ور شدن بود. انگار

در صفحه ۴

طی دو هفته گذشته جهان شاهد یکی از با شکوه ترین اعتراضات مردمی در بزرگترین و پر جمعیت ترین کشور آمریکای جنوبی بوده است. طی همین مدت، خیابان‌های بیش از صد شهر این کشور ظنن بر صلابت گام‌های اعتراضی مردم را بر سنگفرش‌های شان تجربه کردند. اعتراضاتی که نه تنها برای حاکمان برزیل، بلکه برای بسیاری از مردم دنیا نیز غافلگیر کننده بود. ماجرا چه بود و چگونه آغاز شد؟

همه چیز در مخالفت با یک اقدام به ظاهر ساده دولت شروع شد. افزایش ۱۰ سنت به قیمت بلیط حمل و نقل داخل شهری در شهر سائوپائولو برزیل. درست همانند آنچه در اسفندماه سال ۱۳۴۸ در تهران رخ داد. در آن سال نیز با افزایش بهای بلیط اتوبوس در تهران، موج

در این شماره

۱۲ اعتصاب در واحد ذوب فلز صنایع فولاد اهواز

یادداشت سیاسی

۱۸ "ما به خاطر آرمان‌های انسانی مردم مجازات می‌شویم"

۶ به یاد رفیق فدائی سعید سلطانیپور

۵ خلاصه‌ای از اطلاعاتی‌های سازمان

اعتدال کارساز نیست، چشم‌انداز، تشدید تضادها و بحران‌هاست

تبلیغاتی به نفع خود بسازد و ادعا کند که اکثریت مردم ایران طرفداران جمهوری اسلامی هستند. در ایران تحت حاکمیت دولت دینی استبدادی، از اساس چیزی به نام انتخابات وجود نداشته و نخواهد داشت. آنچه که در ۲۴ خرداد نیز تحت عنوان انتخابات ریاست جمهوری برگزار گردید، اقدامی از همان آغاز، سازمان یافته و مهندسی شده بود. شورای نگهبان دست‌نشانده خامنه‌ای ۸ تن از مترجمین وابسته به باندهای اصول‌گرا را که در سرسپردگی‌شان به ولی فقیه و دستگاه استبداد، کمترین شک و شبهه‌ای وجود نداشت به عنوان نامزدهای مورد تأیید رژیم استبدادی و از این بابت صاحب صلاحیت برای قرار گرفتن در رأس دستگاه اجرایی گزین نمود و آن‌ها را به عنوان کاندیداهای ریاست جمهوری معرفی نمود تا مردم از میان آن‌ها یکی را برگزینند. این مضحکه، هیچ قربایت و شباهتی به یک انتخابات ندارد. فقط یک طرفدار استبداد یا آدمی ناآگاه و از همه چیز بی‌خبر می‌تواند در شرایطی که توده‌های مردم ایران مطلقاً از آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک خود محروماند، رژیم سرکوب و خفقان بر کشور حاکم است و مقامات رژیم استبدادی همگی مستقیم و غیر مستقیم انتصابی هستند، بر خیمه‌شعبازی‌های رژیم نام انتخابات بگذارد.

بنابراین، در شرایطی که گماشتگان خامنه‌ای در شورای نگهبان حتی صلاحیت آدم‌های مرتجعی از قماش رفسنجانی را نیز رد کردند تا کسی در میان گزین شده‌های آن‌ها وجود نداشته باشد که کمترین زاویه‌ای با شخص خامنه‌ای داشته باشد، خامنه‌ای و باندهای اصول‌گرای وابسته به او دیگر نیازی به مهندسی مجدد، همچون سال ۸۸ در رقابت‌های درونی جناح‌های طبقه حاکم نداشتند، چرا که این مهندسی به اصطلاح انتخابات از همان آغاز به شکلی دقیق و حساب شده، انجام گرفته بود. حالا برای قدرت مسلط در جمهوری اسلامی و در رأس آن خامنه‌ای تفاوتی نداشت که کدامیک از آن‌ها رئیس جمهور رژیم اعلام شود. همه آن‌ها تأیید شده خامنه‌ای و شورای نگهبان‌اش بودند. این اما بدان معنا نبود که در چارچوب اصول‌گرایی، یعنی تبعیت بی چون و چرا از ولی فقیه، تفاوتی در تاکتیک و شکل پیشبرد سیاست‌های رژیم میان آن‌ها موجود نیست. نباید فراموش کرد که پیش از این نیز باند احمدی‌نژاد همان‌قدر اصول‌گرا بود که باند برادران لاریجانی، یا جبهه پایداری همان‌قدر اصول‌گراست که دار و دسته مؤلفه. با این همه، در میان آن‌ها اختلاف بر سر پیشبرد سیاست‌های رژیم و مقابله با بحران‌های آن وجود داشت. در ماجرای نمایش انتخاباتی ۲۴ خرداد نیز همگی دست‌چین شده‌های رژیم برای ریاست قوه اجرایی، اصول‌گرا بودند، اما در یک سوی این اصول‌گرایان جلیلی و جبهه پایداری قرار داشت و در سوی دیگر روحانی که بیش‌تر به خط رفسنجانی گرایش دارد. اما این تفاوت‌ها تغییری در این واقعیت پدید نمی‌آورد که همه آن‌ها مورد

تأیید دیکتاتور رأس نظام‌اند.

راست است که در جریان رقابت درونی گزین شده‌های دستگاه استبدادی، جلیلی بیش‌ترین نزدیکی را به لحاظ نظری و سیاسی - عملی به خامنه‌ای داشت و به عبارتی "اصلاح" خامنه‌ای محسوب می‌شد. اما وضعیت سیاسی رژیم و شخص خامنه‌ای، عجالتاً او را به کنار نهادن "اصلاح" خود ناگزیر می‌ساخت. در شرایطی که جمهوری اسلامی در تمام عرصه‌ها درگیر بحران‌هاست، او آدمی نبود که بتواند از پس معضلات بی‌شمار رژیم برآید. مهم‌تر اما برای خامنه‌ای در این مرحله آن‌چه از نظر سیاسی مهم و تعیین‌کننده بود، به دلایل متعدد داخلی و خارجی، کشاندن هر چه بیش‌تر مردم به پای صندوق رای بود، تا بتواند اولاً، شکست و رسوایی دوره قبل خود را جبران نماید و ادعا کند که او و نظام‌اش مورد تأیید و حمایت مردم ایران قرار دارند. ثانیاً، با همین پشتوانه‌ی به اصطلاح حضور مردم زمینه عقب‌نشینی‌های احتمالی خود را بر سر پروژه هسته‌ای و در محدوده‌ای سیاست خارجی فراهم سازد. هنگامی عرصه بر خامنه‌ای تنگ‌تر شد و چاره قطعی را در بی‌طرفی رقابت باندهای اصول‌گرا یافت که آخرین نظرسنجی‌های دستگاه پلیسی و امنیتی رژیم حاکی از عدم تمایل اکثریت مردم به شرکت در این خیمه‌شب بازی بود. از همین روست که وی در یکی از سخنرانی‌های خود، چند روزی مانده به ۲۴ خرداد، حتا مخالفینی را که گویا تاکنون وجود نداشته، مورد خطاب قرار داد و از آن‌ها خواست که اگر با جمهوری اسلامی هم مخالفند، به خاطر ایران و کشورشان در انتخابات شرکت کنند. در همان حالت دست به اقداماتی برای فعال کردن گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب و طرفداران رفسنجانی زد. گرچه پوشیده نبود که این گروه‌ها به رغم تمام تحقیری که عایدشان شده است، از آن‌جایی که منافع و موجودیت‌شان وابسته به حیات و موجودیت جمهوری اسلامی است راه دیگری جز شرکت در خیمه‌شب بازی قدرت مسلط حاکم و حمایت از روحانی و عارف ندارند، اما چنین به نظر می‌رسد که خامنه‌ای در این مقطع تضمین‌هایی برای بی‌طرفی خود در این رقابت مهره‌های رژیم و عدم دخالت دستگاه‌های وابسته به وی، به آن‌ها نیز داده است. از جمله این که انصاری از اعضای مجمع روحانیون وابسته به اصلاح‌طلبان بعداً اعلام کرد که خامنه‌ای به ارگان‌های نظامی از نمونه سپاه پاسداران و بسیج، امامان جمعه و دیگر نهادها و ارگان‌هایی که مستقیماً تحت امر وی هستند کتباً دستور داده است که در جریان این انتخابات و نتایج آن دخالت نکنند. لذا در واپسین روزهای آخرین هفته قبل از ۲۴ خرداد بود که دار و دسته‌های وابسته به "اصلاح‌طلبان" و رفسنجانی با تمام امکانات مالی و تبلیغاتی خود وارد صحنه شدند و از آن‌جایی که می‌دانستند عارف نمی‌تواند از همان موقعیتی در درون طبقه حاکم برخوردار باشد و نقشی ایفا کند که روحانی، او را وادار به کناره‌گیری کردند و به شکلی همه‌جانبه به حمایت از روحانی برخاستند. توأم با این تحولات، خرده بورژوازی مرفه شهرها که موتور فعال گروه‌های "اصلاح‌طلب" است، نقشی فعال در تبلیغات به نفع روحانی بر عهده گرفت و تأثیرات غیر قابل انکاری بر بخش‌هایی از مردم برای

شرکت در "انتخابات" گذاشت.

این بخش از خرده بورژوازی که اکنون به یک پایگاه اجتماعی مهم "اصلاح‌طلبان" تبدیل شده است، دقیقاً همان نقشی را در دفاع و حمایت از جمهوری اسلامی بر عهده گرفته است که خرده بورژوازی سنتی و عناصر بی طبقه در سال‌های نخست به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی. هدف یکی‌ست، پاسداری از جمهوری اسلامی، آن‌چه که تغییر کرده است، شکل و شیوه عمل است. این قشر که عموماً نیز افرادی تحصیل‌کرده و ظاهراً "مدرن" است، به منافع طبقه‌ای خود کاملاً آگاهی دارد، با هر گونه تحول انقلابی در ایران دشمنی می‌ورزد و محدوده‌ی مطالبات آن از آزادی‌های فردی و اندکی تعدیل سیاسی در چارچوب همین جمهوری اسلامی فراتر نمی‌رود. علاوه بر طیف گسترده‌ای از بورژوازی و خرده سنتی شهرها و روستاها که همواره نیروی ثابت قدم خیمه‌شب بازی انتخاباتی رژیم بوده‌اند، بخشی از توده‌های ناآگاه زحمتکش مردم نیز به نفع روحانی به پای صندوق رای رفتند. سواى تبلیغات گسترده خود رژیم و طرفداران رفسنجانی و خاتمی که رادیو، تلویزیون‌های قدرت‌های جهانی نیز به یاری آن‌ها شتافته بودند، آن‌چه که باعث گردید این بخش از توده زحمتکش مردم به پای صندوق‌های رای‌گیری بروند، آخرین موضع‌گیری‌های روحانی در مناظره‌های تلویزیونی بر سر نزاع هسته‌ای و تحریم‌ها بود که به این توه‌دامن زد که گویا وی می‌تواند با حل نزاع هسته‌ای و لغو تحریم‌ها، وضعیت معیشتی زحمتکش‌شان را بهبود بخشد. تأثیر این موضع‌گیری‌ها در آن حد بود که حتا در برخی از دهات، روستاییانی که معمولاً رای و نظرشان از دهان آخوند و ملای ده و تشکیلات بسیج بیرون می‌آید، به روحانی رای دادند. لذا مجموع تحولات و فعل و انفعالات سیاسی که در آخرین هفته‌ی قبل از رای‌گیری رخ داد، جو سیاسی را به نفع روحانی و شرکت مردم در این انتخابات فرمایشی تغییر داد و در حالی که رقابت روحانی نه حرف جدیدی داشتند و نه انسجامی در میان خودشان، او توانست در همان دور اول، برنده رقابت شود. علی‌رغم این که حدوداً ۲۰ میلیون تن از واجدین حق رای این نمایش مضحک رژیم را تحریم کردند، تحت تأثیر این شرایط، اکثریت مردم ایران در رای دادن شرکت کردند و یک آخوند مرتجع را به عنوان رئیس جمهور کشور برگزیدند. خامنه‌ای به هدف برنامه‌ریزی شده خود دست یافت و برخلاف ادعای چپ‌های لیبرال که می‌گویند این شرکت مردم برای انتخاب روحانی یک نه به خامنه‌ای بود، بالعکس یک پیروزی برای وی و نظام‌اش بود. چرا که او اکنون توانسته بود اکثریت مردم را به پای صندوق رای بکشاند و آن را دستاویز تبلیغاتی برای تحکیم و ثبات جمهوری اسلامی معرفی نماید و حتا ادعا کند که مخالفین هم به نظام اعتماد دارند. عجالتاً برای وی اصلاً مهم نبود که روحانی، رئیس جمهور نظام اوست و یا جلیلی؛ اگر جز این می‌بود و خامنه‌ای مخالفتی با ریاست جمهوری روحانی می‌داشت، در آن صورت بی تردید نمی‌گذاشت که چندین میلیون رای به نفع او از صندوق‌ها علنی شود. حتا اگر به حسب

انقلاب در مصر ادامه دارد

ارتش موظف است تا مانع غلطیدن مصر به تونل تاریک و سیاه شود گفت: "ارتش ساکت نخواهد ماند".

به گفته‌ی گردآورندگان امضای درخواست برای برکناری مرسى که با نام کمپین "تمرّد" دست به این کار زده‌اند تاکنون متجاوز از ۲۰ میلیون امضا برای این خواست گردآوری شده است. آن‌ها از امضاکنندگان این طومار خواسته بودند تا روز یکشنبه دست به تظاهرات بزنند. پیش از تظاهرات فوق، "جبهه نجات ملی" نیز که عموماً متشکل از احزاب اپوزیسیون بورژوازی دولت حاکم است، پیشنهادات مرسى را رد و خواستار برگزاری انتخابات زودرس ریاست‌جمهوری شده بود. همچنین ۹ نفر از نمایندگان به اصطلاح "لیبرال" پارلمان در حمایت از خواست‌های معترضان از پارلمان استعفا داده‌اند. بحران اخیر حتا مسوولان دانشگاه الازهر را نیز مجبور به واکنش کرده و مفتی الازهر خواستار تشکیل اجلاسی فوق‌العاده برای نجات کشور گردید.

عمق التهاب در جامعه‌ی مصر به گونه‌ای است که در پی ناآرامی‌های اخیر، مردم از ترس بروز قحطی، دست به ذخیره‌سازی مواد غذایی زده و به دلیل کمبود مواد سوختی پمپ‌های بنزین با صف‌های طولانی روبرو شده‌اند.

۲ سال و ۶ ماه قبل اعتراضات مردمی منجر به سقوط حسنی مبارک در فوریه ۲۰۱۱ گردید. بعد از آن نزدیک به یکسال طول کشید تا با برگزاری انتخابات مجلس و سپس انتخابات ریاست‌جمهوری در خرداد ماه سال گذشته، نظامیان قدرت را به "اخوان المسلمین" تحویل دهند. اما انقلاب مصر در اینجا خاتمه نیافت. تنها ۶ ماه حضور محمد مرسى در کاخ ریاست‌جمهوری مصر کافی بود که صدور فرمانی برای افزایش اختیارات ریاست‌جمهوری منجر به فوران مجدد شعله‌های آتش در مصر گردد.

آنچه که حوادث روزهای اخیر مصر را در اولین سالگرد به قدرت رسیدن اخوان المسلمین رقم می‌زند، همان خواست‌هایی است که دو سال و نیم پیش انقلاب مصر را شعله‌ور ساخت، انقلابی که امروز در نتیجه‌ی تجارب مردم، گام‌های نوینی برمی‌دارد.

در انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری مصر، اسلام‌گرایان اگرچه نتوانستند به اکثریت دست یابند، اما این پیروزی نه نتیجه‌ی انقلاب که نتیجه‌ی سازش و بندوبست‌هایی بود که در پشت صحنه صورت گرفت. بندوبست‌هایی همچون توافق اخوان المسلمین و آمریکا، حمایت‌های مالی شیوخ عرب و تبلیغات وسیعی که متکی بر این حمایت‌های مالی بود. تبلیغاتی که توانست آرای بخشی از توده‌های ناآگاه‌تر جامعه را به حساب اخوان المسلمین بریزد، وگر نه انقلاب مردم مصر هرگز برای اسلامی کردن قوانین نبود، این قوانین پیش از این و در دوران مبارک نیز کموبیش از اسلام نشأت گرفته بودند. آنچه مردم مصر را به مبارزه با رژیم حاکم و در نهایت سرنگونی آن کشاند، خواست نان و آزادی بود. خواستی که با روی کار آمدن اخوان المسلمین همچنان پابرجاست، خواستی که طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار با اقدامات دولت مرسى، همچون

در آن‌ها برقرار است، هرگز نتیجه‌ای جز وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی برای بخش اعظم توده‌ها به‌همراه نیاورده است. در طول سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ قیمت گوشت ۳۰ درصد و بهای مرغ ۱۴۶ درصد افزایش یافت، قیمت نان آزاد نیز در طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ دو برابر شد. کمبود نان سوبسیدی فشار بر توده‌ها را دوچندان نمود، کمبودی که بخشی از آن نتیجه‌ی فساد مقامات دولتی بود که آرد دولتی را در بازار آزاد بفروش می‌رساندند. تورم تا ماه مارس سال ۲۰۰۸ به ۱۵٪ / ۸ درصد رسیده بود. در همین سال‌هاست که شاهد گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری به بخش‌های مختلف هستیم. در سال ۲۰۰۶، ۲۲۲ مورد اعتصاب، اشغال کارخانه و اعتراضات کارگری گزارش شده است که در سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ به حدود سه برابر یعنی بیش از ۶۰۰ مورد افزایش یافت. این‌ها همه زمینه‌های عینی انقلابی بودند که منجر به سرنگونی حسنی مبارک شد. اما با سرنگونی حسنی مبارک در واقع چیزی تغییر نکرد.

در حالی که شورای عالی نیروهای مسلح پس از برکناری حسنی مبارک و به‌دست گرفتن قدرت تلاش داشت تا صدای انقلاب را خاموش نماید و بدین منظور با صدور اطلاعیه‌ای خواستار پایان دادن به اعتراضات شده و اعلام کرده بود که اعتصاب در شرایط کنونی منفی می‌باشد، این کارگران کارخانه "ناساجی و پارچه‌بافی" مصر بودند که در روز ۱۶ فوریه ۲۰۱۱ دست به اعتصابی یکپارچه زده و با زدن چادر در محوطه کارخانه مانند میدان تحریر خواستار برکناری مدیر فاسد کارخانه، افزایش دستمزد و دیگر خواست‌های برحق خود شدند.

در طی این سال‌ها، به‌ویژه پس از سرنگونی حسنی مبارک، آگاهی در میان کارگران مصر رشد یافته و حتا دست به ایجاد تشکل‌های مستقل زده‌اند. پیش از این و در زمان حسنی مبارک تنها یک تشکل دولتی به نام فدراسیون اتحادیه‌های کارگری ETUF (Egyptian Trade Union Federation) در مصر وجود داشت که تشکلی به‌غایت ضد کارگری بود. در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۱ درست ۱۲ روز قبل از سقوط مبارک، نمایندگان ۵ اتحادیه‌ی مستقل به همراه کارگرانی به نمایندگانی از برخی مراکز صنعتی "فدراسیون اتحادیه‌های کارگری مستقل مصر" را بنیان گذاشتند. این تشکل کارگری نخستین کنگره خود را در تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۱۲ برگزار نمود. در طول یک سال تعداد اعضای این فدراسیون به ۱۷۰ اتحادیه افزایش یافت. به موازات این تشکل، تشکل مستقل دیگری نیز به نام "کنگره‌ی دمکراتیک کارگران مصر" شکل گرفت. البته مشکلات عدیده‌ای در برابر کارگران مصر برای پیوستن به تشکلات مستقل کارگری وجود دارد. از جمله می‌توان به حق بازنشستگی کارگران اشاره کرد که تمام این پول‌ها از دوران حسنی مبارک در اختیار فدراسیون کارگری تحت سلطه‌ی دولت قرار داشته و کارگران در صورتی که از عضویت در این اتحادیه استعفا دهند، از گرفتن حق و حقوق خود از فدراسیون مزبور در زمان بازنشستگی باز می‌مانند. اهمیت این اتحادیه به‌گونه‌ای است که مرسى با بازنشسته و از کار برکنار کردن رهبران قبلی فدراسیون و

تصویب پیش‌نویس تغییرات قانون اساسی در پوششی که برای توده‌های ناآگاه و مذهبی مصر قابل قبول است، زیر گرفت. در یک جمله، نقش دولت اخوان المسلمین بازسازی مناسبات حاکم با یک پوشش مذهبی است، پوششی که بتواند با تکیه بر حمایت بخش‌هایی از توده‌های ناآگاه، سیاست و اهداف طبقه‌ی حاکم را که همانا سیاست‌های نئولیبرال سرمایه‌جهانی‌ست، به‌پیش برده و انقلاب را با شکست کامل روبرو سازد، کاری که دیگر از دولت حسنی مبارک ساخته نبود.

همان‌طور که گفته شد انقلاب مصر، انقلاب نان و آزادی بود. جنبشی که در نتیجه‌ی وخیم‌تر شدن وضعیت معیشتی توده‌ها از تونس آغاز گشت و به سرعت مصر را در نوردید. اما این جنبش به‌یکباره سر باز نکرد. مردم مصر به ویژه کارگران سال‌ها بود که برای یک زندگی بهتر و شرایط بهتر معیشتی مبارزه‌ی خود را آغاز کرده بودند که یک نمونه‌ی بارز آن تظاهرات روز ۶ آوریل ۲۰۰۸ در شهر صنعتی "محلّه‌الکبری" واقع در شمال قاهره بود. ناگفته نماند که جنبش جوانان "۶ آوریل" در مصر که یکی از سازمان‌دهندگان اصلی اعتراضات میدان "تحریر" بود، نام خود را از این روز گرفته است. کارگران کارخانه "ریسندگی و بافندگی مصر" که دارای ۲۵ هزار کارگر بود تصمیم به اعتصاب در روز ۶ آوریل گرفته بودند، تصمیمی که به یک فراخوان اعتصاب سراسری کارگری برای بالابردن حداقل دستمزد از ۱۱۵ پوند مصری به ۱۲۰۰ پوند و اعتراض به گرانی و کمبود نان سوبسیدی که غذای اصلی فقرا در مصر است، فرا روئید. اگرچه این اعتصاب در اثر اشغال کارخانه توسط نیروهای سرکوب از روز ۲ آوریل، فشار به اعضای کمیته اعتصاب و پاسخ‌گویی به بخشی از خواست‌های کارگران (از جمله افزایش حداقل دستمزد به ۳۵۰ پوند مصری) توسط کمیته اعتصاب کارخانه لغو گردید، اما در این روز کارگران تعدادی از کارخانجات دست به اعتصاب زده و در برخی شهرها نیز تظاهراتی برپا شد. در "محلّه الکبری" نیز اگرچه اعتصاب در کارخانه "ریسندگی و بافندگی مصر" لغو گردید، اما در میدان مرکزی شهر، تظاهراتی شکل گرفت که مورد تهاجم وحشیانه‌ی نیروهای نظامی و لباس شخصی قرار گرفت. در جریان این تظاهرات که منجر به کشته شدن حداقل یک نوجوان (و براساس اخباری کشته شدن ۶ نفر) و مجروح شدن صدها نفر گردید، مردم تبلیغات انتخاباتی حزب حاکم و پوستر بزرگ حسنی مبارک را پاره کرده و شعارهای ضد دولتی سر دادند.

در واقع سیاستی که دولت حاکم به‌ویژه از سال ۲۰۰۴ و تحت‌تأثیر سیاست‌های نئولیبرالی و فرمان‌های صندوق بین‌المللی پول برای گسترش خصوصی‌سازی و قطع سوبسیدها آغاز کرده بود، نتیجه‌ای جز افزایش فاصله‌ی طبقاتی و ویرانی و خانه‌خزایی هر چه بیشتر بخش عظیمی از توده‌های مصر که براساس آمارها ۴۰ درصد آن‌ها زیر خطر فقر زندگی می‌کنند به همراه نداشت. اصلاحات نئولیبرالی به ویژه در کشورهایی که حاکمیت دیکتاتوری و فساد دولتی

قیام مردم برزیل علیه فقر، نابرابری، فساد دولتی و نقض خدمات عمومی

جوانان و توده های محروم برزیل در انتظار فرصتی برای سرازیر شدن در خیابان ها بودند تا طنین پر صلابت خشم فرو خورده شان را به نمایش بگذارند. در واقع گران شدن ۱۰ سنت بهای بلیط اتوبوس شهری در شهرهای سانتوپائولو و ریودوژانیرو نقطه آغازی بر این انفجار ناراضیاتی عمومی مردم بود. انفجاری که در یازدهم ماه ژوئن در شهر سانتوپائولو جرقه خورد و به سرعت بر دامنه اش افزوده شد و طی روزهای ۲۰ و ۲۱ ژوئن به صورت یک قیام عمومی خشم و ناراضیاتی توده های میلیونی مردم برزیل را در بیش از صد شهر این کشور پهنای آمریکای جنوبی بازتاب داد. این اعتراضات که در بدو امر در مخالفت با افزایش بهای حمل و نقل شهری آغاز شده بود در اندک زمانی با طرح مطالبات عمومی توده های معترض گره خورد و عملاً به یک جنبش همگانی علیه سیاست های دولت و ریاست جمهوری دیلما روسف تبدیل شد.

مقابله با رشوه خواری نمایندگان مجلس و فساد اداری، همچنین مخالفت با هزینه های سرسام آور برگزاری مسابقات جاری کنفدراسیون، بازی های جام جهانی ۲۰۱۴ و المپیک ۲۰۱۶ برزیل که منجر به کاهش ارائه خدمات رفاهی و عمومی مردم این کشور از جمله نقض خدمات آموزش و پزشکی شده است، بخشی از مطالبات توده های معترض بوده است. اعتراضاتی که در روزهای پس از ۱۱ ژوئن به صورت یک قیام عمومی و تظاهرات ضد دولتی سراسر برزیل را فرا گرفت.

منابع خبری از گسترش اعتراضات ضد دولتی در بیش از ۱۰۰ شهر برزیل خبر داده اند. پلیس برزیل تعداد معترضین خیابانی را در شهر ریودوژانیرو ۳۰۰ هزار نفر اعلام کرده است. در شهر سانتوپائولو ۶۵ هزار نفر به خیابان ها ریختند. در شهر فورتالزا در شمال شرق برزیل نیز دست کم ۳۰ هزار نفر از معترضین ضمن حرکت به سمت استادیوم محل برگزاری مسابقه فوتبال برزیل و مکزیک با پلیس درگیر شدند. در درگیری های این شهر که پلیس به سمت جوانان معترض گاز اشک آور و گلوله های پلاستیکی شلیک کرده است، شمار زیادی زخمی شده اند. در دیگر شهرهای بزرگ برزیل از جمله برازیلیا و سالوادور نیز ده ها هزار نفر بر ضد سیاست های دولت تظاهرات کردند. پنجشنبه ۲۰ ژوئن (۳۰ خرداد) اوج حضور اعتراضی سراسری مردم برزیل در خیابان ها بود. روزنامه برزیلی فولاد دو سانتوپائولو به نقل از آمار رسمی از حضور اعتراضی یک میلیون نفر در روز ۲۰ ژوئن خبر داده است. اعتراضاتی که در اغلب شهرها به علت شلیک گاز اشک آور و گلوله های پلاستیکی از طرف پلیس، به درگیری میان معترضین و پلیس منجر شده است. گزارش های رسمی تا کنون از کشته شدن دو نفر از جمله یک جوان ۱۸ ساله و زخمی شدن تعداد بسیاری خبر داده اند.

برزیل با ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت، از جمله

پهناترین کشور آمریکای جنوبی است. کشوری که شرایط اقتصادی آن طی بیش از یک دهه با نوسانات بسیاری همراه بوده است. به دلیل کاهش سطح درآمدها در سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ اقتصاد برزیل به طور میانگین تنها ۲/۲ درصد رشد داشت. به رغم اینکه اقتصاد برزیل از سال ۲۰۰۴ به بعد تا حدودی با رشد و توسعه همراه بوده است اما طی سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ این کشور با افت چشمگیر ارزش پول مواجه گشت که در عمل به تعدیل شدید تراز حساب جاری این کشور منجر شد.

بزرگترین مشکل اقتصاد برزیل بدهی کلان این کشور است که از سال ۱۹۹۴ همواره روندی صعودی داشته است. اگرچه با اعمال سیاست های اقتصادی کاردوسو و پس از آن لولادوسیلوا دو رئیس جمهور پیشین برزیل، روند صعودی بدهی های این کشور در سال ۲۰۰۶ تا حدودی تحت کنترل در آمد. با وجود این، در سال ۲۰۰۸ حجم بدهی های عمومی برزیل به ۸/۳۸ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. این رقم در سال ۲۰۰۹ دوباره افزایش یافت و اینبار ۸/۴۸ درصد تولید ناخالص داخلی برزیل را در بر گرفت.

طی همین سال ها، افزایش سیر صعودی مالیات بر حقوق و دستمزدها بخشی از اجرای سیاست نئولیبرالیستی بود که در برزیل به اجرا در آمد. با این اقدام اگر چه درآمد سرشاری نصیب دولت شده، اما با افزایش بیش از حد مالیات، نیمی از نیروی کار برزیل به کار در بخش های غیر رسمی که مفری برای فرار از مالیات است روی آورده اند.

در سال های گذشته بنگاه های سرمایه داری جهان از قبیل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول با تکیه بر افزایش درآمدهای دولت، بدون توجه به فقر و نابرابری موجود در برزیل، بدون توجه به شرایط زندگی و سطح برخورداری توده های مردم از امکانات آموزشی، رفاهی و بهداشتی در این کشور، از برزیل به عنوان کشوری موفق در اجرای پششبرد سیاست نئولیبرالیستی اقتصاد آزاد نام می برند. تا جاییکه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در سال ۲۰۱۲ بر اساس تولید ناخالص داخلی، عنوان نهمین اقتصاد برتر جهان را به برزیل اختصاص دادند.

ارگان های تبلیغاتی سرمایه داری جهانی طی بیش از یک دهه در مورد رشد و شکوفایی اقتصاد برزیل آن چنان تبلیغاتی را در جهان به راه انداختند که گوئی برزیل در طی چند سال اخیر به برکت اجرای سیاست نئولیبرالیستی و آزاد سازی قیمت ها به کشور گل و بلبل تبدیل شده است. و این در شرایطی است که آمارهای توسعه انسانی برزیل در مقایسه با کشورهای با درآمد متوسط مثل کاستاریکا و حتی برخی کشورهای کم درآمد نامطلوب است، تا چه رسد به کشورهای پیشرفته صنعتی.

دامنه و وسعت فقر در جامعه یکی از شاخص های اصلی توسعه انسانی و اجتماعی در هر

کشور است. برزیل به عنوان یک کشور با درآمد متوسط رو به رشد با فقر زیاد روبرو است. هم اکنون ۷ درصد از کودکان زیر پنج سال با سوء تغذیه مواجه هستند. به رغم گزارش رسمی که بر محو کار کودکان در این کشور تاکید دارد، عملاً بیش از ۷ میلیون کودک در برزیل کار می کنند. بر اساس مطالعه ای که توسط یک موسسه دولتی در برزیل انجام شده و برنامه توسعه سازمان ملل نیز آن را منعکس کرده است، ۱۵ درصد جمعیت برزیل درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند.

دولت برزیل مبارزه با فقر را از طریق "انتقال پول مشروط" به خانواده های فقیر در دستور کار خود قرار داده است. بر طبق این برنامه، دولت به خانواده های فقیر پول نقد پرداخت می کند مشروط بر آنکه آنان بچه های خود را واکسینه کنند و به مدرسه بفرستند. در واقع این اقدام دولت برزیل، قسمتی از همان سیاست و توصیه های نئولیبرالیستی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است که در همه کشورها یکسان عمل می شود. جمهوری اسلامی ایران نیز به تبعیت از همین سیاست بنگاه های سرمایه داری جهانی با پرداخت گوشه ای از درآمد کلان حاصل از آزاد سازی قیمت ها و بالا بردن قیمت حامل های انرژی به خانواده ها، تلاش دارد تا دزدی آشکار خود از جیب مردم را لاپوشانی کند.

نابرابری درآمدی از دیگر مشخصه های بارز برزیل است. آنچه درجه نابرابری را منعکس می کند سهم پایین درآمد است که عاید ۶۰ درصد جمعیت می شود. در عوض سهم بالای درآمد تنها نصیب ۱۰ درصد می گردد. در برزیل ۱۰ درصد جمعیت، ۴۵ درصد درآمد ملی را دریافت می کنند، در حالی که ۴۰ درصد جمعیت، فقط ۹ درصد درآمد را در اختیار دارند.

در واقع، آنچه هم اکنون در برزیل به صورت اعتراضات سراسری توده مردم در شهرها تجلی یافته است، خشم و ناراضیاتی عمومی مردم از وجود فقر، بی عدالتی و نابرابری در جامعه است.

خشم و انفجاری که به صورت قیام عمومی جوانان و توده های محروم این کشور از درون حجم تبلیغات کرکننده بلندگوهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مبنی بر موفقیت آمیز بودن اجرای سیاست های اقتصادی این بنگاه های سرمایه داری در برزیل سر باز کرده است. اعتراضاتی که به بهانه افزایش ده سنت بهای بلیط رفت و آمد در شهر سانتوپائولو جرقه خورد و در اندک زمانی به یکی از با شکوه ترین تظاهرات ضد دولتی در برزیل تبدیل شد.

به رغم اینکه دولت این کشور از افزایش بهای بلیط حمل و نقل شهری عقب نشینی کرده است، به رغم اینکه دیلما روسف رئیس جمهوری برزیل اعلام کرده است که به ده ها هزار از معترضینی که برای مطالبه آموزش، مدارس و حمل و نقل بهتر به خیابان ها آمدند "افتخار می کند" و همچنین به رغم اینکه رئیس جمهور برزیل ضمن اعلام پذیرش گفتگو با مخالفین، گفته است که دولت او "به این صداهای خواهان تغییر گوش می کند" اما جوانان و توده های معترض برزیل بی توجه به اظهارات فوق، همچنان در خیابان ها حضور دارند، بر مطالبات شان پای می فشارند و خواهان تغییر وضعیت

قیام مردم برزیل علیه فقر، نابرابری، فساد دولتی و نقض خدمات عمومی

موجود هستند. اوج شگفتی قیام مردم برزیل، نا رضایتی و اعتراض عمومی شان نسبت به هزینه های مسابقات کنفدراسیون قاره آمریکا که هم اکنون در این کشور جاری است و نیز هزینه های سرسام آور دولت برای ساختن استادیوم های بزرگ ورزشی جهت آماده سازی مسابقات جام جهانی ۲۰۱۴ و المپیک ۲۰۱۶ در برزیل است. هزینه هایی که بخش اعظم آن با افزایش مالیات بر حقوق و دستمزد، از جیب کارگران و توده های تهی دست جامعه پرداخت شده است. اما چرا شگفتی؟ به راستی شگفتی قیام مردم برزیل در کجاست؟ بر کسی پوشیده نیست که برزیل و مردم این کشور در عرصه جهانی با فوتبال شناخته می شوند. گرایش عمومی جوانان و مردم برزیل به فوتبال، صرفاً در محدوده حضور در میداين و مسابقات ورزشی محصور نمانده است. استقبال عمومی مردم برزیل نسبت به فوتبال همواره بخش لاینفک زندگی روزانه مردم این کشور است. به گونه ای که فوتبال به صورت یک ارزش و هویت ملی در فرهنگ اجتماعی و سیاسی عموم مردم برزیل نهادینه شده است. با درک این موضوع و تعمق بر آن، بهتر می توان به عمق ناراضیاتی مردم این کشور از مجموعه سیاست های اجرایی هیئت حاکمه برزیل در مسیر حذف و یا کاهش امکانات عمومی از قبیل نقض خدمات رفاهی، درمانی و بهداشتی توده ها پی برد. در واقع عموم توده های مردم برزیل با همه تعصب و عرق ملی شان نسبت به فوتبال و تدارک میزبانی این کشور برای برگزاری هرچه باشکوه تر مسابقات جام جهانی ۲۰۱۴ و المپیک ۲۰۱۶، هرگز حاضر نشده و نیستند که تحقق این امر به ازای تهی شدن سفره شان و حذف امکانات رفاه عمومی، درمانی و بهداشتی شان صورت گیرد. و این اعجاز برانگیزترین محور اعتراضات کنونی مردم برزیل است. محوری که می تواند چراغ راهنمایی برای مطالبات طبقاتی توده های محروم همه کشورهای جهان باشد. پیام اعتراضی مردم برزیل را می توان در یک جمله خلاصه کرد. امر آسایش، رفاه و خوشبختی مردم همواره باید بر دیگر سیاست های دولت ها در الویت بالاتری قرار گیرند. آزادی، رفاه عمومی مردم، آموزش و ارائه خدمات پزشکی رایگان، بهبود شرایط معیشتی کارگران و زحمتکشان، و در یک کلام، آسایش، خوشبختی و شادمانی عموم توده های مردم هر کشوری اولین و عاجل ترین وظیفه دولت ها در مقابل مردم آن کشور است. حتا فراهم شدن آزادی های سیاسی صرف بدون پاسخگویی به رفاه و خوشبختی مردم، بدون فراهم ساختن شرایط زندگی مناسب از نظر امکانات رفاهی و اجتماعی، بدون تحقق یک تامین اجتماعی کامل

از گهواره تا گور، بدون تحقق تحصیل، درمان و بهداشت رایگان امری صوری و در بهترین حالت دوره ای گذرا و کوتاه مدت خواهد بود. اگر این مطالبات در ذهنیت عمومی مردم و توده های هر کشوری نهادینه شود، اگر تحقق آسایش، رفاه و خوشبختی مردم به عنوان شاخص حسی و شناخت عینی توده مردم در برخورد به ماهیت هر نظام و دولتی مورد محک قرار گیرد، آنگاه طرح آزادی های سیاسی نیز بر بستر حقیقی و راستین خود جاری خواهد شد. آنگاه شعار به ظاهر آزادی خواهانه افراد، سازمان ها و دولت ها از قاب زیبایی شیشه ای بیرون خواهد افتاد. با نهادینه شدن این مطالبات در ذهنیت عمومی توده های مردم هر کشوری، دیگر هیچ دولتی با طرح شعار کلی آزادی و آزادی خواهی، قادر به فریب کارگران و توده های محروم نخواهد بود. این پیامی بود که مردم برزیل با قیام خود نسبت به کاهش و نقض خدمات رفاهی و بهداشتی شان به توده های مردم جهان مخابره کردند. وقتی جوانان و توده های مردم برزیل برای تامین بخشی از مخارج برگزاری مسابقات جام جهانی ۲۰۱۴ و المپیک ۲۰۱۶ برزیل حاضر نشده و نیستند تا هزینه های آن از جیب مردم آنهم با کاهش خدمات آموزشی، رفاهی، درمان و پزشکی شان تامین گردد و مهمتر از همه، حتا به افزایش ۱۰ سنت بهای بلیط رفت و آمد شهری جهت تامین بخشی از هزینه های این مسابقات نیز تن ندادند، آنوقت باید به این سوال پاسخ داد چرا و به چه دلیل همه زندگی، هستی و بود و نبود کارگران و توده های مردم ایران باید صرف مناقشات پرونده هسته ای رژیم جمهوری اسلامی شود. پروژه ای که هیئت حاکمه ایران زیر پوشش جاه طلبی های پان اسلامیتی اش تمام هزینه های سنگین آن را بر گرده مردم ایران گذاشته است. هزینه هایی که در همه عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، تباهی، ویرانی و ورشکستگی را برای توده های مردم ایران به ارمغان آورده است. هزینه هایی که کارگران و توده های مردم ایران را به فقر، بیکاری و تنگدستی نشانده است. پروژه ای که نه هویت ملی مردم ایران است و نه کمترین نفعی از قبل آن عاید کارگران و توده های زحمتکش ایران خواهد شد.

قیام سراسری توده های محروم برزیل در اعتراض به فقر، نابرابری، کاهش خدمات آموزش، درمان و پزشکی نمودی از خشم خفته کارگران و توده های محروم سراسر جهان است. این خشم انفجاری، واکنش نسبت به فقر و نابرابری روز افزون اجتماعی است که توسط نظام سرمایه داری بر آنان تحمیل شده است. اعتراضات موجود در مصر، ترکیه و برزیل نمونه هایی از سر باز کردن فریادهای سرکوب شده کارگران و توده های محروم جهان است. نمونه هایی با پیام های معین برای کارگران و توده های جان به لب رسیده مردم ایران. روزی که سنگفرش خیابان های شهرهای ایران نیز زیر طنین گام های سترگ کارگران و زحمتکشان ایران به لرزه در آیند دور نیست.

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ اول تیرماه سازمان فدائیان (اقلیت) اطلاعیه ای در ارتباط با مرگ افشین اسانلو در زندان های جمهوری اسلامی تحت عنوان "جمهوری اسلامی مسئول مرگ افشین اسانلوست" انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است:

زندانیان سیاسی در ایران به ویژه فعالان کارگری اسیر در زندان های رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی زیر فشارهای متعددی قرار دارند. شرایط وخیم تغذیه، بهداشت و درمان، این زندانیان را با بیماری های مختلف رو به رو ساخته است. علاوه بر این، زندانیان رژیم عملدانه از اعزاز به موقع زندانیان برای مداوا نیز خودداری می کنند تا فشار به زندانیان سیاسی را افزایش دهند. همین مسئله توأم با شکنجه های جسمی و روحی دیگری که زندانیان با آنها مواجه هستند، تا کنون منجر به مرگ چندین تن از زندانیان سیاسی در سال های اخیر شده که اغلب در اثر سکتته جان خود را از دست داده اند. پس از قتل ستار بهشتی زیر شکنجه، خبر مرگ افشین اسانلو از فعالین سندیکائی انتشار یافته که گفته می شود در اثر سکتته قلبی در زندان گوهر دشت جان باخته است. وی در سال ۸۸ به ۵ سال زندان محکوم شد و در حالی که چند ماهی به پایان دوره محکومیت وی باقی مانده بود، روز پنجشنبه ۳۰ خرداد دچار سکتته قلبی شد و پس از انتقال به بیمارستان درگذشت.

این یک مرگ طبیعی نیست، بلکه قتلی است که زیر فشارهای جسمی و روحی صورت گرفته و متهم آن نیز رژیم حاکم بر ایران است که زندانیان سیاسی را در وخیم ترین شرایط به بند کشیده است.

هم اکنون تعدادی از کارگران و فعالان جنبش کارگری اسیر در زندان های جمهوری اسلامی از جمله رضا شهابی، شاهرخ زمانی، محمد جراحی، بهنام ابراهیمزاده در وضعیت وخیم جسمانی قرار دارند و نیاز به مداوا در خارج از زندان دارند، اما جمهوری اسلامی همچنان آنها را در زندان نگاه داشته و مانع از مداوای آنهاست. هدف رژیم از این وحشیگری ها تشدید فشار برای به تسلیم واداشتن فعالان کارگری یا مرگ تدریجی در زندان است. اما فعالان کارگری با ایستادگی و مقاومت خود به رغم تمام فشارها و تحمل بیماری های شدید، نشان داده اند که تسلیم زورگویی رژیم نمی شوند."

در پایان این اطلاعیه، سازمان با محکوم کردن فشارهای رژیم بر فعالین کارگری و کمونیست، خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط فعالان کارگری و کلیه زندانیان سیاسی شده است.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

به یاد رفیق فدائی سعید سلطانیور

به پاس بزرگداشت نام و یاد رفیق فدائی، سعید سلطانیور، متن گفتگوی رفیق توکل با رادیو دمکراسی شورایی، که در تاریخ ۳۱ خرداد ماه سال ۹۰ به مناسبت سالروز اعدام رفیق سعید سلطانیور توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، پخش شد، در این شماره نشریه کار، انتشار می‌یابد. یادش گرامی باد.

امروز سی و یکم خرداد برابر است با سالروز اعدام رفیق فدایی سعید سلطان پور. در سی و یکم خرداد ۶۰ در چنین روزی رفیق سعید سلطان پور از اعضای سازمان فدائیان اقلیت، شاعر، نمایشنامه نویس و عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران پس از تحمل شکنجه های وحشیانه رژیم مذهب و سرمایه به همراه محسن فاضل از اعضای سازمان پیکار و تعدادی دیگر از کمونیست ها و انقلابیون به جوخه های اعدام جمهوری اسلامی سپرده شدند. رفیق سعید را روز بیست و هفتم فروردین در شب عروسی دستگیر و در شامگاه سی و یکم خرداد ۶۰ به همراه دیگر کمونیست ها و انقلابیون اعدام می کنند. ضمن گرامیداشت یاد رفیق فدائی سعید سلطان پور و همه رفقای به خون نپییده از کشتار دهه ۶۰ بدین مناسبت به همراه رفیق توکل از سازمان فدائیان اقلیت مروری خواهیم داشت بر بخش هایی از زندگی سیاسی و تشکیلاتی رفیق سعید سلطان پور. ما را در شنیدن این برنامه همراهی کنید.

رفیق توکل درودی گرم دارم خدمت شما و ممنومم که در این بخش از برنامه رادیو دمکراسی شورایی همراهی می کنید تا بتوانیم در سالگرد اعدام سعید سلطانیور به همراه شما مروری داشته باشیم بر فعالیت های رفیق سعید و خاطراتی که شما در این زمینه دارید.

من هم خدمت شما و همچنین شنوندگان رادیوی دمکراسی شورایی سلام عرض می‌کنم، در خدمت شما هستم.

خواهش می‌کنم رفیق توکل اگر موافق باشید در وهله اول می‌خواستم لطف بکنید و برای ما و شنوندگان رادیو دمکراسی شورایی توضیح بدید که آشنایی شما با رفیق سعید سلطانیور چه طور و از چه زمانی بود و اساسا از چه زمانی رفیق سعید در ارتباط مستقیم با سازمان قرار گرفت و به طور کلی در یک کلام سعید سلطانیور کی بود و چه ویژگی هایی داشت که همچنان بعد از سه دهه از اعدامش همواره از او به عنوان یک رفیق فدایی و کمونیست یاد می‌کنیم؟

سعید سلطانیور مثل خیلی های دیگه، مثل خود ماها در اون دوره، محصول شرایط خاصی از جامعه ایران بود. در واقع یک نسل معینی از جامعه ایران که در نیمه دوم دهه چهل شکل گرفتند و اینها یک نسل به اصطلاح مبارز شورشی علیه نظم موجود بودند. شناخت من از سعید و آشنایی درادور از طریق نظرات و مواضعش از همون نیمه دوم دهه چهل هست، به ویژه وقتی که سعید سلطانیور کتاب خودش رو به نام نوعی از هنر نوعی از اندیشه انتشار داد. خُب سعید قبل از اون هم شناخته شده بود، اما با این نوشته، سعید در یک سطح دیگه ای از جامعه ایران و در محیط های روشنفکری و مبارز و دانشجویی اون زمان ظاهر شد. نوشته سعید در اون زمان یکی از نوشته های برجسته ای بود که انتشار پیدا کرد و زود هم جمعش کردند. ولی خیلی سریع یک سری خریدار شد و دست به دست می گشت. در این اثر رفیق سعید، علیه هنر حاکم بر جامعه طبقاتی بخصوص جامعه ایران طغیان می‌کنه و البته طغیان کرده بود، منتها در اینجا به شکل کاملا عریان و صریح و روشن علیه کسانی که دستاوردها و خلاقیت های خودشون رو به پول می‌فروشند، علیه اونهایی که در خدمت طبقات ارتجاعی هستند، علیه اونهایی که هنر رو برای هنر تبلیغ می‌کنند. این اثر در واقع یک اثر جدی انتقادی علیه این گرایش و این تفکر بود. در این نوشته سعید سلطان پور خیلی صریح و مشخص از هنری که بتونه تأثیرگذار باشه و جامعه را به حرکت دربیاره، توده های زحمتکش رو به حرکت دربیاره، در خدمت طبقات ستم دیده جامعه باشه، در خدمت اون جهت پیش برنده تاریخی باشه، از این هنر دفاع می‌کنه و مخالفین این گرایش رو به نقد می‌کنه و واقعا اثری بود که تأثیرات خیلی زیادی توی جامعه گذاشت. شما می‌بینید که صمد بهرنگی

در آن زمان تأثیرات معینی از طریق اون داستان های خودش میزاره، سعید هم از طریق نمایشنامه هاش به عنوان یک بازیگر به عنوان یک کارگردان و به عنوان یک انسانی که آگاه هست به این که هنر چی هست و در خدمت چه طبقاتی باید باشه، در خدمت کدوم جهت تحول تاریخ قرار داره، سعید این تأثیرات رو از خودش برجا می گذاره. خب سعید شاعر هم بود قبل از اون هم شعر گفته بود و اشعار خودش رو هم منتشر کرده بود. اما دیدگاه معین خودش رو توی این نوشته کاملا بیان می‌کنه و به همین علت هم هست که این اثر رو زود جمع می‌کنند و بعد تحت تعقیبش قرار می‌دهند و فشار های متعددی به سعید می آرن. منتها اون آدمی نبود که کوتاه بیاد، همونجور که واقعا بعضا خودش در اشعارش می‌گه. چه اون جایی که توی صحنه تئاتر هست به عنوان بازیگر یا به عنوان کارگردان و یا به عنوان نویسنده یک نمایشنامه، و یا در اشعارش، در همه جا اگر که بخواهیم کاراکتر سعید رو، ویژگی این انسان برجسته رو توضیح بدیم به عنوان یک کمونیست، صدایی سرخ و تند و طوفانی هست. این رو خودش در اون شعرش بیان می‌کنه، علیه اون رختی که وجود داشت قبل از اون، اون رو به نقد می‌کنه و می‌گه هنرمند، نویسنده، شاعر باید صداش سرخ و طوفانی و طوفنده باشه. این ها خصوصیات رفیق سعید رو بیان می‌کنند که او کی بود و چه ویژگی هایی داشت. خب ما این رو در آثار بعدی و در فعالیت بعدی اش هم می‌بینیم. رفیق سعید مدتی در زندان بود همانطور که اشاره کردم. اون در بند دیگه ای بود و من در یک بند دیگه ای زندان. رابطه ای مستقیمی بین این بندها نبود.

بعدا در جریان قیام، سعید مستقیما با سازمان توی رابطه ای معینی کار می‌کرد که البته این رو توضیح بدم که سعید قبلش هم در رابطه با سازمان کار می‌کرد. اون چه که سعید می‌نوشت، شعری که سعید می‌گفت، اون نمایشنامه ای رو که سعید به صحنه می‌برد به عنوان یک کارگردان، اون در واقع به عنوان یک فدایی این کار رو می‌کرد. چون از وقتی که سیاهکل شکل گرفت از وقتی که سازمان شکل گرفت، نیرو هایی که بودند تمام کسانی که خواهان تحول و دگرگونی جامعه بودند، مستقل از این که حالا ارتباط مستقیمی با یک رفیق تشکیلاتی داشتند یا نداشتند، این که اسلحه داشتند یا نداشتند، اینها همه نیرو های سازمان بودند و نوشته های سعید را در اون دوره، بعد از رستاخیز سیاهکل آگه نگاه بکنیم می‌بینیم که تمام اون نوشته ها در خدمت انقلاب هست در خدمت سازمان هست در خدمت پیش برد مشی سازمان هست. یعنی این رو می‌خوام بگم که مسئله رفیق سعید این نیست که از یک مرحله معینی با سازمان مستقیما کار می‌کنه. نه! تا اون وقت تمام نیرو هایی که وجود داشتند بر خلاف اون چیز هایی که حالا مطرح می‌شه که مثلا در اون دوره سازمان تبلیغی نداشت و از نظر سیاسی مثلا کاری نمی‌کرد، البته خب اون جنبه ای که مربوط به خود سازمان بود یک مسئله هست، ولی در واقع این نیرو ها بودند که به شکل علنی شعر می‌گفتن، فعالیت می‌کردن، سخنرانی می‌کردن، توی کار های هنری شون اون چیزی رو که سازمان پیش می‌برد به شکل دیگه ای بازگو می‌کردن. اسلحه رفیق سعید سلطانیور شعرش بود، نمایشنامه هاش بود و نوشته هایی بود که در سطح جامعه انتشار می‌داد. اینها بودند.

بعدا در رابطه ای مستقیم تر از وقتی با خود من قرار گرفت که انشعاب توی سازمان پیش آمد و قرار شد ما به مناسبت ۱۹ بهمن، میتینگ ۱۷ بهمن رو بزاریم که بخش سیاسی مسئله رو من و یک رفیق دیگه ای مسئولیتش رو داشتیم و انتخابی هم که شده بود رفیق سعید یکی از سخنران های ما باشه در اون میتینگ ۱۷ بهمن، رفیق ابرندی کارگر پیشرو یکی دیگه از این سخنران ها باشه و مستوره احمدزاده هم یکی دیگه. حالا رابطه خیلی نزدیک تر و مداوم تر بود و سعید هم تو این مدت از اونجایی که من کار را دنبال می‌کردم واقعا تمام تلاشش رو گذاشته بود واسه این که بتونیم یک میتینگ بسیار خوب و موفقی رو داشته باشیم که متأسفانه جمهوری اسلامی در اون روز تمام نیروش رو حتا از خارج از تهران بسیج کرد تا اون فراخوانی که ما داده بودیم و ده ها هزار نفر ریخته بودند در میدان آزادی، اون رو برهم بزند. سعید در اونجا نقش مهمی داشت در سازماندهی اون رفقایی که قرار بود سخنران های اصلی باشند و یکی از خاطراتی هم که دارم اینه که یک بار رفته بودیم بینم کار به کجا رسیده و این رفقا الان آمادگی اش رو دارن یا نه، چون قرار بود یکی دو روز دیگه اون میتینگ برپا بشه. توی خونه ای که رفقا داشتن تمرین می‌کردن، رفتار رفیق سعید با دو تا رفیق دیگه ای که داشت باهاشون کار می‌کرد برام خیلی جالب بود، خُب این رو هم بگم که رفیق سعید یک مبلغ بزرگی هم بود کسی بود که توانایی هایی خاصی داشت و یک سخنران بزرگ بود. رفیق سعید با اون رفقایی که داشت صحبت می‌کرد می‌خواست همونطور که خودش حرف می‌زنه، خودش صحبت می‌کنه و اون کلمات و جملات رو با یک شور و هیجان بیان می‌کنه، اون رفقا در صفحه ۷

به این صورت درآمده که جای بهار گلونه نشست. اما بهرحال خشم و انقلاب هست، رهایی مردم در پیش است و این آخرین نوشته ای بود که من تا اونجایی که یادم هست، رفیق در نشریه کار شماره ۱۰۲ نوشت که به مناسبت بهار و نوروز سال ۶۰ بود. در عین حال اشعار سعید هم که همه ازشون آگاه هستند و می دونن و باز در ارتباط با آخرین شعر سعید تا اونجایی که می‌دونم شعری بود به نام جهان کمونیست که به مناسبت قتل رفیق‌مان جهانگیر قلعه میاندوآب در همون میتینگ، سرود. در اون میتینگ همان‌طور که اشاره کردم در واقع جمهوری اسلامی تمام نیروی سرکوباش رو بسیج کرد که نذاره اون میتینگ شکل بگیره. خود ما هم توی اون مقطع اینقدر فکر نمی‌کردیم که با توجه به ضربه‌ای که سازمان سر انشعاب خورده بود این همه نیرو به فراخوان سازمان جواب بدن، ده‌ها هزار نفر در اونجا شرکت کردند و تقریباً یک روز تمام، بخشی از تهران عرصه درگیری بود. در همون میتینگ بود که جهان رو می‌گیرنش حزب اللهی‌ها و پاسدارها و ترورش می‌کنند و رفیق سعید خیلی متأثر بود از این مسئله و اون رو در شعر معروف‌اش جهان کمونیست به تصویر کشید. اون هم آخرین شعری بود که توی نشریه کار ازش باقی موند و این دیگه همون اوایل سال ۶۰ هست که آخرین مقاله اش رو توی نشریه کار هم می‌نویسه. در شماره‌های بعد من یادم نیست که رفیق سعید چیزی نوشته بود یا نه ولی تا اونجایی که یادم هست همون قشنگ‌ترینشون سرمقاله اون شماره نشریه کار هست به مناسبت فرا رسیدن بهار سال ۶۰. در واقع بیشترین ارتباط من با رفیق سعید توی همین دوره تقریباً هفت هشت ماهی بود که بعد از انشعاب با هم داشتیم. در ارتباط با خصوصیات رفیق، چون که آگه بخواد آدم صحبت بکنه خیلی طولانی میشه، فقط این رو اشاره بکنم که رفیق سعید در عرصه شعر و تئاتر، توی نوشتن مقالات معین تبلیغی استاد بود، توی نقد هنری توی تحلیل هنری استاد بود اما اگر رفیق توی نشریه کار مطلبی می‌نوشت چون اونجا بیشتر مطالب سیاسی در می‌اومد و تحریریه یک نظر دیگری می‌داد، امکان نداشت که رفیق سعید چیز دیگه‌ای بگه، مثلاً چون من خیلی شاعرم، نویسنده‌ام، هنرمندم یا نویسنده خیلی سرشناسی هستم، چیزهایی که البته توی برخی از هنرمندان هست؛ این چیزها در رفیق سعید نبود. علت‌اش هم این بود که اون بهرحال یک آدم تشکیلاتی بود. یک کمونیست بود و هیچ وقت هم به‌اش بر نمی‌خورد اگر اونجا صحبت می‌شد که این‌جای مقاله به این شکل باید پرورده بشه، سعید این کار رو می‌کرد بدون این‌که اصلاً اعتراضی داشته باشه. خب اونجایی که با مربوط به شعری بود که می‌گفت یا در مورد چیزهای هنری می‌نوشت، این‌ها توی عرصه خاص خودش بود که هیچ کس هم روش حرفی نداشت و خودش در این زمینه‌ها استاد بود.

من یک چیز دیگه ای هم می‌خوام اشاره بکنم روی این مسئله که سعید سلطان پور در واقع در زمینه اشعارش هم به نظر من متمایز است از تمام شاعرانی که در اون دوران بودند. شما می‌دونید که مثلاً شاملو بهرحال استاد بود، این رو که دیگه همه دوست و دشمن قبول دارن، مخالفش هم قبول دارن، هر کسی این رو قبول داره که شاملو در قله ای قرار داشت. شاملو مخالف ستم بود، مخالف ظلم بود، مدافع آزادی بود، هنرش هنر متعهد بود، از این دفاع می‌کرد، ولی هیچ گاه به اون صراحت و مستقیمی که سعید سلطانپور در اشعارش از کمونیسم دفاع می‌کنه، اون رو کمتر می‌بینیم یعنی به اون صورت صریح در اشعار شاملو نمی‌بینیم. سعید خیلی بی‌پروا و صریح دفاع می‌کنه. از کارگران خیلی صریح و روشن دفاع می‌کنه. از ابرقادران استثمار، از تبهیب و تحریک مردم به انقلاب و آینده‌ای روشن، بدون هر گونه ابهام، بدون هر گونه کلمات پیچیده‌ای که بخواد درکش تنها برای عده‌ای معین، مشخص باشه. این هم از خصوصیات بارز رفیق سعید و اشعارش بود که ما در طول تاریخ حداقل صد سال اخیر کمتر داریم هنرمندانی که مثل سعید باشن. ما تو یک دوره‌ای مثلاً لاهوتی رو می‌بینیم که خیلی روشن جانبدار کمونیسم هست. میاد در دفاع از کارگران، در دفاع از تحول تاریخی، در دفاع از انقلابات کارگری و غیره (شعری‌گه). سعید هم یک هم‌چنین نیپی هست در یک دوره ای دیگه. و واقعا می‌بینیم که اشعار سعید امروز هم که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی این همه تلاش کرد تا در مقابل سعید و سعیدها کسان دیگه ای رو علم بکنه باز شعرهای سعید هست که خوندن میشه. چون این اون چیزی هست که در واقع مردم میخوان. شعر سعید درواقع اون شعری هست که بازگو کننده نیازهای مردم هست. شعری هست که میخواد تحولی رو ایجاد بکنه، حرکتی رو در مردم ایجاد بکنه که خواست خود مردم هست. مسئله آزادی هست، مسئله نان هست این همون چیزی هست که تو همون سرمقاله‌ای که بهش اشاره کردم خیلی روشن سعید مطرح می‌کنه که انقلاب ما انقلابی بود که مردم برای نان و آزادی کردند که به همینجا اشاره می‌کنه که امروز وقتی که بهار فرا می‌رسه وقتی که نوروز هست مردم

هم به همین شکل این کار رو انجام بدن. حالا اونجا اون رفقا رو گیر انداخته بود سر چگونگی شعار دادن، چون قرار بود که سخنران‌ها هر کدوم یک شعاری در اونجا بدن، شعارها رو هم که معمولاً رفیق سعید اونها رو تهیه می‌کرد. یک شعاری که داشت رفیق سعید آموزش می‌داد به رفقا که چگونه این رو باید در اونجا بگن تا هیجان و شور رو در کسانی که در اون میتینگ شرکت کردن بالا ببره، خیلی جالب بود. رفیق سعید پا می‌کوبید بر زمین انگار که الان توی همون میتینگ میدان آزادی هست و اون شعار معروفش رو "نان گران، بنشن گران، بیکاری و حسرت نان، بیا بیا زحمتکشان" رو به همین شکل می‌خوند و پا بر زمین می‌کوبید و به اون رفقا می‌گفت باید به این شکل در واقع صحبت بکنید به این شکل شعارها رو مطرح بکنید. من گفتم رفیق سعید تو این رو در نظر بگیر همه رفقا نمی‌تونن عین خودت این کار رو انجام بدن همه رفقا مثل خودت سخنران نیستن، همه رفقا مثل خودت مبلغ نیستن همه رفقا نمی‌تونن به همین شکل ادا بکنن، تو لطف کن این شعارهایی رو هم که تنظیم کردی بعد از سخنرانی‌های رفقا، خودت برعهده بگیر، این کار از عهده کس دیگه‌ای مثل خود تو ساخته نیست. اون وقت ما به نمایندگی از کمیته مرکزی سازمان این وظیفه رو برعهده داشتیم. بعد از اون، رابطه نزدیکتری باز هم بین ما قرار شد. رفیق سعید عمدتاً توی بخش‌های هنری و بخش تبلیغات فعالیت می‌کرد خب ما می‌دونیم که رفیق سعید توی کارگاه هنر فعالیت داشت و در انتشار و آماده‌کردن سرودهای سازمان هم نقش داشت، ولی یک بخشی از فعالیت‌اش هم در ارتباط با نشریه کار بود. این بخشی که در ارتباط با نشریه کار بود و خود من مسئولیت‌اش رو داشتم رفیق سعید سلطان پور با سعید یوسف و فکر کنم یک رفیق دیگه ای هم بود. اینها حوزه هنری رو تشکیل داده بودند و بعد مطالبی رو که در این زمینه می‌بایست در نشریه‌ی کار بیاد، این رفقا تهیه می‌کردند. بعداً حالا من یادم نیست قبلاً بود چه جور می‌بود که سعید یوسف رفت و رفیق سعید سلطانپور در ارتباط نزدیکتری با تحریریه قرار گرفت و عضو گروه هیئت نویسندگان تحریریه کار شد که ما مرتب در هر هفته یکی دو جلسه برگزار می‌کردیم و در اونجا مطالبی که می‌بایست برای نشریه کار تهیه بشه، تهیه می‌شد. اما این یک گوشه‌ای از فعالیت‌های رفیق سعید بود. چون دبیر کانون نویسندگان هم بود و یک بخشی از فعالیت‌اش اونجا بود. در عین حال در ارتباط با بخش تبلیغات سازمان هم کار می‌کرد که اون یک بخش دیگه‌ای بود. همیشه ذهنش رو کارهایی فراتر از این فعالیت‌های مشخص درون سازمان می‌گرفت، چون سعید سلطان پور نیپی بود که بیشتر توی فعالیت علمی می‌نوشت و وظیفه‌های رو که برعهده گرفته بود پیش بره، مثل تئاتر. خب می‌دونید که سعید سلطان پور واسه اولین بار تئاتر رو تو یک صحنه دیگه در ایران اجرا کرد با اون نمایشنامه معروف عباس آقا کارگر ایران ناسیونال، یا مرگ بر امپریالیسم. اینها اصلاً عقیده‌اش بود و درست هم بود. می‌گفت که هنر باید بیاد تو سطح توده وسیع مردم، بیاد توی خیابون‌ها، بیاد مثلاً جلوی کارخونه‌ها، بیاد در میان توده کارگر، چون مسئله‌اش توده‌های کارگر و زحمتکش بود. و همیشه هم به فکر این بود که سازمان امکانات بیشتر بذاره که اون هزینه‌های تریلی‌اش رو تامین بکنه تا از طریق اون، همه‌ی وسایل‌اش رو جمع بکنه و بعد نمایشنامه هاشو در جنوب شهر برپا بکنه، یا جلوی کارخانه‌ها برگزار بکنه و این هم یک بخش از فعالیت‌اش بود. بعد هم می‌دونیم که ارتباطات بسیار گسترده و وسیعی داشت. بهر حال با توجه به همه مشکلات و گرفتاری‌هایی که داشت وظایف مشخص‌تری در تقسیم وظایفی که ما توی نشریه کار داشتیم، برعهده رفیق گذاشته شده بود. عمدتاً در بخش تبلیغی مقالات نشریه کار فعالیت می‌کرد. در ارتباط با نوشتن پاره‌ای از اطلاعاتی‌ها و بیانیه‌های سازمان، تراکت‌هایی که می‌بایست تهیه بشه، شعارهایی که می‌بایست در میان مردم پخش بشه و علاوه بر اینها یک سری مقالات مشخص سیاسی هم می‌نوشت که آخرین‌اش رو هم تا اونجایی که یادم هست در همون شماره ۱۰۲ یک سرمقاله بسیار زیبایی داره نشریه کار به مناسبت فرا رسیدن سال ۶۰ که این در واقع پیام تیریکی بود که سازمان در نشریه کار معمولاً اون سال‌ها می‌داد و اون نوشته رو سعید در اونجا نوشت و با زبان بسیار شیوا و شیرین، میاد جامعه رو ترسیم می‌کنه و میگه سه بهار از قیام گذشت، سه بهاری که در واقع وضعیت مردم به این صورت بود، مردمی که بهر حال آرزوهایی داشتند، در آغاز فکر می‌کردند وقتی که رژیم شاه سرنگون شد تصور می‌کردند که این بهار، بهار آزادی هست، بهار رهایی هست، رهایی کارگران و زحمتکشان از ستم و استثمار هست. بعد به تصویر می‌کشد اون چند سالی که از به قدرت رسیدن خمینی و دار و دسته‌اش می‌گذره تا همون اول شخصت که این مقاله رو نوشت و سرانجام نتیجه می‌گیره، میگه الان وضعیت متأسفانه این جوریه هست، به جای این‌که مردم بهار شون بهار آزادی و بهار رهایی از ستم و استثمار باشه،

اونجا رفیق سعید نپذیرفت من هم دیگه چیزی نگفتم. وقتی که مساله به اینجا رسید گفتم که بسیار خب به هر حال این درست نیست رفیق سعید، بعدش هم با خنده و شوخی مساله رو برگزار کردیم. رفیق سعید می‌گفت من این رو نمی‌پذیرم که رفقای دیگه‌ی من اینجا باشند و با این دشمنان غدار درگیر باشند من برم خارج. من آگه خارج برم اصلا می‌میرم چون من هر چه هستم اینجا هستم، هر کاری که می‌تونم بکنم اینجا هست.

من بعد باز هم باهاش صحبت کردم که شاید بتونم قانع‌اش بکنم که به نوعی بپذیره، گفتم موقتا این کار رو بکن، باز نپذیرفت. آخرش وقتی زورم به‌اش نرسید گفتم حداقل این ارتباطاتی که داری در این مدت کمتر بکن، آگه همیشه کانون کمتر برو این دیگه آخرین چیزی بود که به او گفتم.

رفیق سعید سلطانپور ارتباطات بسیار گسترده‌ای داشت، تیپ‌های علنی این‌جوری هستند یعنی آگه کسی در یک تشکیلات نیروی علنی هست باید ارتباطات گسترده‌ای داشته باشه، باید مردم حرف‌اش رو بشنوند. رفیق سعید این‌جوری بود. این کاری بود که ما در اون مقطع می‌تونستیم بکنیم. بعد هم مساله ازدواج‌اش پیش اومد و یکسری مسایلی هست که اینجا دیگه ضرورت‌اش رو نمی‌بینم مطرح بکنم. به‌هر حال رفیق سعید خواست ازدواج بکنه. ازدواج مساله‌ی خودش بود، مساله شخصی بود و ربطی به تشکیلات نداشت. اما به هر حال یک مساله بود و اون این بود که مادر رفیق سعید می‌خواست نظر سازمان در این رابطه داده بشه. بحث‌هایی بین خود رفیق

سعید و مادرش در این زمینه بود که من از اون می‌گذرم. اما فقط این رو مادر رفیق خواسته بود که نظر سازمان در این رابطه چی هست و یکی از رفقا بیاد به من بگه آگه سازمان موافق این ازدواج هست. سعید اومد و این رو مطرح کرد و در آخرین روزها که دیگه چندان به ازدواج رفیق نمانده بود، من هم رفتم و با مادرش صحبت کردم گفتم مساله ازدواج این است رابطه عاطفی هست خود شما بهتر از ما می‌دونید. البته من نسبت به خود سعید هفت هشت ده سال اختلاف سنی داشتم حالا با مادرش دیگه جای خودش. گفتم به هر حال رابطه عاطفی دو انسان و عشق و علاقه دو انسان هست و این رو باید خودتون هر جوری می‌خوان تصمیم بگیرن، شما هم که به هر حال آگاه هستید و سازمان هم از همین دیدگاه برخوردار می‌کنه و هر جور که خود رفیق سعید می‌خواه تصمیم بگیره، نظر سازمان هم همین هست. ولی ما نرفتیم در جشن ازدواج شرکت بکنیم علت‌اش هم همین بود. یعنی ما می‌دونستیم این رو، اما جلوی سعید رو نمیشد گرفت. همین که گفتم رفیق سعید حتما حاضر بود در یک شرایط خاصی استعفا بده به خاطر چی به خاطر این که می‌گفت مبارزه‌اش مبارزه‌ای است که باید در همین داخل انجام بگیره و خارج از این چارچوب رو نمی‌پذیرفت. از یک جهت هم صحبت‌هاش درست بود. صحبت‌های دیگه‌ای هم با من در مورد خارج و اینجور مسایل می‌کرد. به هر حال این مراسم رو برگزار کرد و به‌خاطر ارتباطات گسترده‌ای که داشت، افراد زیادی هم در این مراسم شرکت کردند. منتها اعضای کمیته مرکزی سازمان شرکت نکردند، تا اون‌جایی هم که بادم هست همین جوری هم کسی شرکت نکرد به‌غیر از یک تعداد از رفقای تشکیلات که رفته بودند و حضور داشتند. فقط از جنبه امنیتی رفقا شرکت نکردند و مساله دیگه‌ای نبود.

از خبر اعدام رفیق سعید سلطانپور شما چطور مطلع شدید و شنیدن این خبر برای شما چطور بود؟

فاجعه بار. فاجعه بار بودنش هم در این است که انسان بدون چنانچه اتفاقی داره می‌افته و کاری هم از دست‌اش ساخته نباشه. با توجه به صحبت‌هایی که قبلا کردم سازمان می‌دونست که داره اتفاقاتی می‌افته. رفیق سعید وقتی که به چنگ رژیم افتاد در اومدن‌اش دیگه بعید بود. برای همین ما به نیروی داخل کشور بسنده نکردیم و سعی کردیم از طریق خارج کشور و از طریق فشاری که نویسندگان، شاعران، سازمان‌های سیاسی و غیره و ذالک می‌آوردن شاید بشه سعید رو از چنگ این‌ها نجات داد. اما متأسفانه به‌رغم اعتراضاتی که صورت گرفت و تلگرام‌هایی که از خارج کشور زده شد، منتها سیاست رژیم بر این بود که بکوبه و این مشخص بود. خیر فاجعه بار رو هم ما از طریق روزنامه‌ها شنیدیم. چون اولین دسته‌ای که اعدام کردند خبرش رو خیلی سریع در روزنامه‌ها اعلام کردند و ما خبردار شدیم که رفیق سعید رو متأسفانه اعدام کردند.

خسته نباشید رفیق توکل. بار دیگر ممنونم برای این گفتگو و خاطرات با ارزشی که شما از رفیق سعید سلطانپور داشتید و با ما و شنوندگان رادیو در میان گذاشتید. در تقابلی پایانی اگر صحبت یا نکته‌ی دیگری دارید بفرمایید.

کارگر و زحمتکش با دست‌های تهی از نان و آزادی به استقبال سال جدید می‌رن. ویژگی‌های سعید بارز بود و اگر در مورد اینها قرار باشه صحبت بکنم خیلی میشه در این مورد صحبت کرد. هر کسی که با سعید در یک جنبه‌ای از کار با هم بودن، میتونه این خصوصیات بارز و برجسته رفیق رو توضیح بده. من دیگه نمی‌خوام در مورد شجاعت سعید صحبت بکنم در مورد ایستادگی اش صحبت بکنم چون واسه همه روشن هست.

سعید سلطانپور دوران رژیم شاه یکپای‌اش در بیرون بود یک پای‌اش در زندان. مدام دستگیر میشد چند سال زندان بود، هنوز از زندان بیرون نیامده، در جایی سخنرانی میکرد یا شعر می‌سرود. رژیم اسلامی هم تمام نیروش رو بسیج کرده بود تا نگذاره سازمان تبلیغات علنی بکنه، رفیق سعید راه می‌افتاد و در کوچه و خیابانها نماینده‌هاش رو اجرا می‌کرد. سعید در جهتگیری کانون نویسندگان خیلی تاثیر داشت عضو و دبیر کانون نویسندگان بود. حتما تا آن حد محبوب بود که در انتخابات بعدی کانون با این که زندان بود باز هم با بیشترین آرا به عنوان دبیر کانون انتخاب شد. تمام خصوصیات بارزی که یک کمونیست، یک انقلابی در مبارزه‌اش علیه ستمگران، علیه سرمایه‌داران، علیه دشمنان توده مردم، باید داشته باشه، همه این صفات در رفیق سعید سلطانپور جمع بود.

ممنونم از توضیح کامل و مفصل شما از شخصیت و ویژگی‌های رفیق سعید سلطانپور. با توجه به اینکه شما در عرصه فعالیت‌های تشکیلاتی با رفیق سعید هم‌رزم بودید و فعالیت‌های نزدیکی در تحریریه نشریه کار داشتید، چطور شد که رفیق سعید در اون شرایط ازدواج کرد و آیا شما هم در جشن ازدواج رفیق شرکت داشتید؟

من بخوام به این سوال جواب بدم مقداری مشکل است. در جریان ازدواج بودم. اما من در جشن ازدواج رفیق شرکت نکردم و اصلا اعضای مرکزیت شرکت نکردند. علت هم به شرایط آن زمان برمی‌گشت. سوا تحلیل‌های سیاسی مان، ما اطلاعاتی داشتیم که دوران سرکوب گسترده شروع شده، به‌خصوص از اواخر سال ۵۹ این روشن بود. حالا این اولین بار هست که می‌گم و تا حالا جایی هم مطرح نشده، کمیته مرکزی ما تصمیم گرفت با توجه به شرایطی که در پیش هست و امکان زیادی که در مورد حمله جمهوری اسلامی وجود داره ما باید یکسری رفقایی را که در فعالیت‌های علنی حضور دارند از تیررس جمهوری اسلامی خارج بکنیم. اولین کسی که مورد نظر ما بود رفیق سعید سلطانپور بود. قرار بر این شد که رفیق سعید سلطانپور با تصمیم سازمان بیاد خارج.

اولین صحبتی که من با او کردم همان اواخر سال ۵۹ بود، یعنی زمانی که درگیری‌ها حاد شده بود. این تصمیم گرفته شد که من با سعید صحبت کنم، و از او بخوام که سازمان تصمیم گرفته که تو باید بری خارج. من این رو با سعید مطرح کردم کلی هم با او صحبت کردم اما سعید نپذیرفت. چندین بار هم با رفیق صحبت کردم و گفتم وضعیت این جوری هست، تورفوق عزیز همه جا شناخته شده‌ای و رژیم تو رو میشناسه و اگر دست رژیم بیفتی از تو نخواهد گذشت و این تصمیمی که سازمان گرفته، به نفع سازمان هست. تو تمام تلاشی که می‌کنی تمام فعالیتی که می‌کنی در خدمت سازمان هست و سازمان هم از همین زاویه داره این رو مطرح می‌کنه. تمام فعالیت برای جنبش در شرایط معینی میتونه باشه. الان هم تغییر شرایط منجر به زیر ضرب رفتن رفقایی میشه که فعالیت علنی دارند. گفتم که من و دیگر رفقایی بخش تحریریه یا کمیته مرکزی فعالیت علنی نداریم. بنابر این دسترسی جمهوری اسلامی به ما بسیار بسیار محدود است، مگر در شرایط خاصی که مثلا از یک جایی لو بره. ولی تو هر لحظه در دسترس جمهوری اسلامی هستی. بنابر این بیا برو خارج، سعید این رو نپذیرفت چند جلسه هم با او صحبت کردم این رو نپذیرفت، آخرین بار سعی کردم از راه دیگری وارد بشم گفتم رفیق عزیز سعید، این تصمیم کمیته مرکزی سازمان هست و تو باید اجرا بکنی. یعنی بیشتر حالت تهدید، چون من می‌دونم با تیپ‌های مختلف با یک زبان نمیشه صحبت کرد. با رفیق سعید یک انسان عاطفی یک زبان دیگه می‌خواد. وقتی که من این رو مطرح کردم در حالی که اشک در چشمان رفیق سعید حلقه زده بود گفتم: رفیق با تمام عشق و علاقه‌ای که به سازمان دارم، آگه سازمان بخواد این تصمیم رو بگیره من استعفا می‌دم. ما که نمی‌خواستیم رفیق سعید استعفا بده از سازمان، ما در پی حفظ سعید سلطانپور بودیم به خاطر سازمان و به خاطر جنبش

ناظری نیست تا از عملکرد دوگانه آنان جلوگیری کند" [ایلنا ۲۷/۳/۹۲]

این نقل قول‌های کوتاه به خوبی گویای این واقعیت است که وعده‌های دولت مبنی بر حذف شرکت‌های پیمانکار و انعقاد قرارداد مستقیم با کارگران پتروشیمی‌ها تقریباً در همه جا توخالی از آب در آمده است. حتی در صنعت نفت که وزیر آن، رستم قاسمی تنها چند روز پس از صدور ابلاغیه دولت وعده داد تا پایان سال با تمام نیروهای تحت پوشش شرکت‌های پیمانکاری تعیین تکلیف و به وضعیت کارگران پیمانی رسیدگی خواهد شد و در ضمن در مورد آن دسته از کارگرانی که به زعم ایشان وضعیت آن‌ها قابل تبدیل از پیمانکاری به قرارداد مستقیم نیستند، - فرضاً به دلیل آنکه فاقد مدرک تحصیلی هستند،- موضوع ایجاد تعاونی‌ها را پیش کشید. رستم قاسمی در آن موقع چنین اظهار نظر کرد: "در هر شرکت باید تعاونی‌هایی تشکیل داد و این نیروها در آن تعاونی‌ها عضو شوند"، وزیر نفت حتی ادعا کرد که: "طرح تشکیل تعاونی‌ها در شرکت‌های زیر مجموعه صنعت نفت را در دست تصویب دارد".

این اظهارات پرابهام و قابل تفسیر وزیر نفت که در همان مقطع نیز از سوی فعالان کارگری و نیروهای سیاسی انقلابی به تعویض نام شرکت‌های پیمانکاری به شرکت‌های تعاونی تعبیر شد، نه فقط هیچیک از کارگران پیمانی در پتروشیمی‌ها و در نفت و گاز و سایر صنایع را قانع نساخت، بلکه اعتراض بسیاری از آن‌ها را نیز برانگیخت. عملکرد بعدی وزارت نفت در صنعت نفت و شرکت‌های زیر مجموعه آن نیز نشان داده است که درصد ناچیزی از پرسنل پیمانی که دارای مدرک فوق دیپلم و یا تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند از پیمانی به قرارداد مستقیم تبدیل شده‌اند. شمار کارگران تبدیل وضعیت شده، صرف‌نظر از مشکلات جدیدی که برای آن‌ها ایجاد شده، در مجموع بسیار ناچیز است و نه فقط اکثر کارگران پتروشیمی‌ها، بلکه متجاوز از صد هزار کارگر پیمانی در صنعت نفت، کماکان خواستار برچیده شدن این شرکت‌ها و انعقاد قرارداد مستقیم می‌باشند.

برای آنکه به مصوبه هیئت وزیران و کم و کیف و نحوه اجرای آن بهتر پی ببریم در این جا به چند نقل قول اشاره می‌کنیم. این نقل قول‌ها از میان صدها اظهار نظری که در سایت "پانا نیوز" (پایگاه اطلاع رسانی نفت و انرژی) درج گشته، برگرفته شده است.

فرخ از پتروشیمی بندر امام ۱۳۹۰/۱۱/۹
۱۸ سال است که در بخش تعمیرات تجهیزات پتروشیمی کار می‌کنیم. مدیران میگن کار شما حجمی است در حالی که دولت در مصوبات قبلی خود کارهای حجمی را از غیر حجمی مشخص کرده است. حجم دارای طول و عرض و ارتفاع میباشد این چه کاریست که ۱۸ سال طول میکشد. کارهایی عمرانی مصداق کار حجمی میباشد نه تعمیرات تجهیزات واحدهای تولیدی.

در صفحه ۱۰

شرکت‌های پیمانکاری و راه تحقق خواست معوق مانده کارگران پتروشیمی

اجرائی مخالفت کرد و به دنبال آن، کانون انجمن صنفی کارفرمایان ایضاً در همان روز از اقدام مجلس و اینکه شرکت‌های پیمانکاری به فعالیت خود ادامه خواهند داد به ابراز رضایت و شادمانی پرداخت!

اختلاف و جدالی که از همان آغاز میان نهادهای مختلف وابسته به بورژوازی حاکم وجود داشت، چشم‌انداز روشنی را نسبت به اجرای این مصوبه، به ویژه تحقق مطالبه محوری کارگران پیمانی نمی‌گشود! در عمل نیز بسیاری از مدیران پتروشیمی‌ها که خود در شرکت‌های پیمانکاری دست و نغوذ داشتند و یا نمی‌خواستند مسئولیت جدیدی را برعهده بگیرند، زیر بار این مصوبه نرفتند و به شیوه‌های گوناگون از ابقاء شرکت‌های پیمانکاری حمایت نمودند. حتی در پتروشیمی بندر امام و سایر پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر که مبارزات طولانی و اعتصابات متعدد و درخشانی را برای تحقق این مطالبه سازماندهی کرده بودند و همچنین در پتروشیمی تبریز که پیش‌تاز مبارزه برای برچیدن شرکت‌های پیمانکاری بوده است نیز این مصوبه آن‌طور که خواست کارگران بود، به مرحله اجرا در نیامد. مدیران و کارفرمایان این واحدها به بهانه‌های مختلفی مانند سابقه کار، میزان تحصیلات و مدرک تحصیلی و نوع کار، و پیش کشیدن نیروهای حجمی و تخصصی، از حذف شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم با کارگران طفره رفته‌اند. حتی در موارد معدودی که با کارگران تعیین وضعیت شده و با آنان قرارداد مستقیم منعقد شده است، در عمل نه بر مزد این کارگران افزوده شده است و نه مزایایی به آنان پرداخت شده است. برعکس حتی میزان مالیات بر دستمزد آن‌ها اضافه شده و عیدی این دسته از کارگران کاهش نیز یافته است.

ایلنا ۲۲/۲/۹۲ به نقل از ناصر احمدی "بازرس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی پتروشیمی بندر امام" در این مورد می‌نویسد "به کارگران قرارداد موقتی که از زیر نظر پیمانکاری خارج شده و به صورت مستقیم با کارفرمایان قرارداد بسته‌اند، هیچ‌گونه مزایایی تعلق نگرفته و حقوق‌شان افزایش نیافته است". ایلنا ضمن اشاره به نصف شدن میزان عیدی کارگران تبدیل قرارداد شده، در مورد افزایش میزان پرداخت مالیات این کارگران می‌نویسد "کارگران صنایع پتروشیمی منطقه اقتصادی ماهشهر، مالیات تصاعدی می‌پردازند"، همچنین در مورد بی‌برنامه‌گی و هرج و مرجی که پیرامون نحوه اجرای مصوبه دولت وجود دارد - البته تا آنجا که این مصوبه به مرحله اجرا گذاشته شده است - منوچهر یاراحمدی رئیس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی بندر امام می‌گوید "هر پیمانکار نیروی انسانی در صنایع پتروشیمی نوعی از قرارداد را با کارگران منعقد می‌کند، یکی مزایا می‌دهد و دیگری نمی‌دهد و هیچ

از اسفند سال ۸۹ که دور جدیدی از مبارزات و اعتصابات کارگران پتروشیمی، با خواست محوری برچیده شدن شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم آغاز گردید، بیش از دو سال گذشته است. به‌رغم آن‌که دولت در سال ۹۰، که سال گسترش مبارزات و اعتصابات کارگری در پتروشیمی‌ها بود، به عقب‌نشینی‌هایی تن داد و حتی حذف شرکت‌های پیمانکاری در چهارم دی ماه در هیأت وزیران به تصویب رسید و در ۱/۱۱/۹۰ ابلاغیه آن صادر گردید تا به فاصله ۱۵ روز بعد از آن، یعنی از ۱۶/۱۱/۹۰ به مرحله اجرا گذاشته شود، اما تمامی شواهد حاکی از آن است که شرکت‌های پیمانکاری به فعالیت خود ادامه داده‌اند و خواست کارگران پیمانی مبنی بر حذف این شرکت‌ها و انعقاد قرارداد مستقیم تحقق نیافته و همچنان معوق مانده است.

صرف‌نظر از ایرادات و ابهاماتی که در مصوبه هیئت وزیران و یا نحوه اجرای آن وجود داشت، اما هر کارگر پتروشیمی این را می‌داند که دولت زمانی به پذیرش آن تن داد و پای اجرای آن رفت که اعتصابات مکرر در پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر پیوسته در حال گسترش بود و این احتمال وجود داشت که این اعتصابات به صنایع و مؤسسات مجاور به ویژه صنعت نفت که نزدیک به ۱۶۰ هزار کارگر پیمانی در آن مشغول به کار هستند، سرایت کند. علاوه بر این، دولت در شرایطی پای اجرای این مصوبه رفت که صف نظر از مخالفت خاموش بسیاری از مدیران دولتی، در مجلس و کمیسیون‌های آن نیز مخالفت‌های شدیدی با آن وجود داشت. کما اینکه "هیئت تطبیق" در اردیبهشت ۹۱ آن را رد کرد، رئیس مجلس در خرداد همین سال آن را مغایر قانون خواند و کمیسیون بودجه مجلس نیز آن را مغایر برنامه پنجم توسعه خواند و در ۲۴ تیر ۹۱ آن را رد کرد. در حالیکه مجلسیان از لغو مصوبه هیئت وزیران سخن می‌گفتند، برخی از مقامات بلند پایه دولتی، از مکلف بودن دستگاه‌ها به اجرای مصوبه حرف می‌زدند. کارگران پتروشیمی بندر امام که تحرکی را در زمینه حذف شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم نمی‌دیدند و برعکس با کارشکنی‌های مدیریت شرکت مواجه بودند، علاوه بر اعتصابات و اعتراضات سال ۹۰، اعتصابات جدیدی را سازمان دادند. ششم آبان کارگران شرکت کیمیا دست به اعتصاب زدند و از نهم آبان، اعتصاب شرکت‌های فراورش و بسیاریان را نیز فراگرفت. سرانجام مدیریت شرکت در روز چهاردهم آبان مجبور شد توافق نامه‌ای را با کارگران امضا کند که حذف شرکت‌های پیمانکاری و عقد قراردادهای مستقیم را پی‌گیری نماید. درست در همان روز (۱۴ آبان ۹۱) مجلس با کلیات طرح یک فوریتی تعیین تکلیف قراردادهای تأمین نیروی انسانی در دستگاه

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

شرکت‌های پیمانکاری و ...

محمد از شرکت بهره برداری نفت و گاز زاگرس جنوبی ۱۳۹۰/۱۱/۲۰
با سلام نمی دانم چرا شرکت نفت اینقدر در برابر قراردادی شدن نیروهای ارکان ثالث مقاومت می کنه؟ جوابش معلومه چون اکثر ... شرکت نفت با این شرکت‌های ... شریکند.

کارگر مظلوم ۱۳۹۰/۱۱/۱۸
شرکت نسیم پاک آبادان با وجود اینکه آن شرکت صراحتاً ذکر شده تامین نیروی انسانی ولی هنگام تغییر قرارداد که میرسد میگوید ما حجمی هستیم و شاملمان نمیشود.....!!!!!!!

پتروشیمی بندرامام ۱۳۹۰/۱۱/۱۸
پتروشیمی بندر امام خمینی با پیمانکاری شرکت شکوفه های بهار جنوب با ۱۰ سال سابقه که قرارداد ما در تاریخ ۱۰/۱۱/۹۰ به پایان رسیده ولی تا آخر امسال تمدید شد.

پتروشیمی تبریز ۱۳۹۰/۱۱/۱۱
اگه تا ۱۵ بهمن شرکت‌های غیر لازم پیمانکاری باید بروند، پس این شرکت پتروپی و سایر شرکت‌های مشمول مصوبه در پتروشیمی تبریز چرا سعی در محکم نمودن جایشان می کنند؟

مصطفی ۱۳۹۰/۱۱/۸
من ۱۵ سال در پتروشیمی تبریز با شرکت‌های پیمانکاری کار کرده ام و الان با شرکت پتروپی مشغول کار هستم ولی متأسفانه در مورد قرارداد مستقیم و حذف پیمانکار پتروشیمی تبریز هیچگونه اقدامی انجام نمی دهد..

مجمع پتروشیمی تبریز ۱۳۹۰/۱۱/۸
ماکارگران تعمیراتی شرکت پیمانکاری شاغل در پتروشیمی تبریز بعد از تقریباً ۱۵۰۰ نفر اعلام میداریم علیرغم پیگیریهای مستمر در جهت اجرای مصوبه دولت برای حذف شرکت‌های پیمانکاری متأسفانه بدلائل ناموجهی این کار عملی نشده است.

آتش نشان ۱۳۹۱/۳/۱۹
با سلام منطقه ماهشهر - پتروشیمی فجر آتش نشانی (شرکت پیمانکاری سروش مصباح بندر) که نه تنها قرارداد با این شرکت فسخ نشده بلکه قرارداد جدیدی با ای شرکت منعقد شده است. همانطور که در این نقل قول‌ها نیز مشاهده می‌شود شرکت‌های پیمانکاری کمافی‌السابق به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهند و خواست اصلی ده‌ها هزار کارگر پیمانی در پتروشیمی و نفت و گاز و سایر صنایع یعنی برچیده شدن شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قراردادهای مستقیم، تحقق نیافته و معوق مانده است. تنها شمار اندکی از کارگران پیمانی تبدیل وضعیت شده‌اند حتا در اینگونه موارد نیز به انحاء مختلفی حضور پیمانکار تداوم یافته است. معیار و ملاک

این خواست منطقی نمی‌کنند" [ایلنا - ۲۴/۲/۹۲]
می‌بینیم که داستان تشکیل تعاونی‌ها و جایگزینی آن به جای شرکت‌های پیمانکاری که از همان آغاز در لایه غلیظی از ابهام پیچانده شده بود، پیش از آنکه اساساً بخواد به یک طرح و برنامه اجرایی تبدیل گردد، بیش از پیش در محاق ابهام فرورفته و به حال خویش رها می‌گردد! حتا چنانچه در مواردی فرضاً خود کارگران امر تشکیل تعاونی را پی‌گیری کرده‌اند، اما بازم در عمل از حذف شرکت‌های پیمانکاری و سپرده شدن کارها به دست این تعاونی‌ها نیز ممانعت به عمل آمده است!

افزون بر مسأله تعاونی‌ها و بلاتکلیف گذاشتن هزاران کارگر پیمانی، حتا به آن دسته از کارگرانی که تبدیل قرارداد شده‌اند از جمله آن تعداد از کارگران پتروشیمی تبریز که موفق به انعقاد قرارداد مستقیم شده‌اند، هیچگونه مزایایی پرداخت نشده است. ایلنا از قول رئیس انجمن صنفی کارگری پتروشیمی تبریز می‌نویسد "به کارگرانی که پس از مدت‌ها دوندگی، با وزارت نفت قرارداد مستقیم امضا کرده‌اند، نه تنها هیچگونه مزایایی پرداخت نشد، بلکه مشمول عیدی کارمندی شدند که نصف عیدی کارگری است".

مجموعه این مباحث و رویدادها نشان دهنده این واقعیت است که دولت، گرچه در تحت شرایط معینی از جمله و به ویژه تحت تأثیر مبارزات پی‌گیرانه و اعتصابات مکرر کارگران در پتروشیمی‌ها مجبور شد در مقابل خواست ده‌ها هزار کارگر پیمانی، مبنی بر حذف شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم، عقب بنشیند و پس از یکسال خرید وقت و سرداندن کارگران، سرانجام در حرف و در حد صدور یک ابلاغیه خواست کارگران را پذیرفت، اما امروز هر کارگر آگاهی و از جمله هر کارگر پتروشیمی این موضوع را می‌داند که عقب‌نشینی دولت و صدور چنین ابلاغیه‌ای، بیش از آنکه نمایانگر پذیرش خواست کارگران پیمانی باشد، تلاش پیش‌گیرانه‌ای از سوی دولت برای مقابله با گسترش اعتصابات پتروشیمی‌ها بوده است. صدور ابلاغیه اگر چه بر دولت تحمیل شد، اما در عین حال اقدامی بود برای خاموش ساختن آتش اعتراضاتی که نزدیک به ۲۰ ماه در پتروشیمی‌ها شعله‌ور بود و شعله‌های بلند آن در تمام پهنه منطقه جنوب و در تمام شرکت‌ها و مؤسسات و بخش‌های اقتصادی آن به ویژه در نفت و گاز نیز قابل رؤیت بود و هر آینه می‌توانست به این بخش‌ها نیز سرایت کند و روزگار بورژوازی حاکم و دولت آن را نیز سیاه کند. در واقع هم اگر بورژوازی حاکم و رژیم سیاسی آن، پیش‌برنده برنامه‌های اقتصادی نئولیبرال صندوق بین‌المللی پول بوده است، که بوده است، در اساس نمی‌توانسته و نمی‌تواند خواهان حذف شرکت‌های پیمانکاری باشد. تولد و حضور اساسی این شرکت‌ها به نیمه اول دهه هفتاد برمی‌گردد. جذب نیروی انسانی دستگاه‌ها از طریق شرکت‌های پیمانکاری تأمین منابع

یکسان و مدونی وجود ندارد، حتی در مورد افراد دارای مدرک تحصیلی دانشگاهی نیز سلیقه‌ای عمل شده است.

بازگردیم به موضوع تشکیل تعاونی‌ها که قرار بود وزیر نفت تمام کارگران پیمانی شرکت‌های زیر مجموعه صنعت نفت را زیر پوشش این تعاونی‌ها قرار دهد و ظاهراً می‌خواست شرکت‌های پیمانکاری را حذف کند و کارها را به دست تعاونی‌ها بسپارد! برای پی بردن به چند و چون ادعای وزیر نفت و سپردن وظایف شرکت‌های پیمانکاری به تعاونی‌ها، کافیست به دو نمونه ایجاد تعاونی که محصول تلاش کارگران پتروشیمی است اشاره کنیم. نمونه اول پتروشیمی تبریز است. کارگران پیمانی این کارخانه پس از وعده‌های وزیر نفت، با هزینه و انرژی زیاد توانستند تعاونی خود را تشکیل دهند، به امید آنکه بعد از این طرف حساب کارگران نه شرکت پیمانکاری، بلکه تعاونی باشد. به رغم این اما وزارت نفت که ظاهراً خود باید مشوق ایجاد تعاونی می‌بود، کماکان کارهای خود را نه از طریق تعاونی‌ها بلکه توسط شرکت‌های پیمانکاری پیش می‌برد. در این مورد گفتگوی ناصر چمنی رئیس انجمن صنفی کارگری پتروشیمی تبریز با ایلنا در ۲۸/۳/۹۲ بسیار گویاست. وی می‌گوید "اقدام وزارت نفت در استفاده از شرکت‌های پیمانکاری به جای تعاونی‌ها غیر قانونی است. کارگران با صرف هزینه سنگین تعاونی تشکیل داده‌اند، اما کار را به تعاونی کارگران نمی‌سپارند"

شایان ذکر است که علاوه بر اظهار نظر وزیر نفت در مقطع ابلاغ مصوبه هیئت وزیران پیرامون حذف شرکت‌های پیمانکاری و سپردن کارها به دست تعاونی‌ها، مدیر توسعه منابع انسانی شرکت ملی صنایع پتروشیمی نیز در ۱۳ آذر سال ۹۱ مجوز دولتی سپردن کار از پیمان‌کاری‌ها به تعاونی‌ها را برای مدت سه سال صادر کرده بود. به عبارت دیگر طبق گفته وزیر نفت و این مجوز، باید با کارگرانی که تبدیل به قرارداد مستقیم نشده‌اند، به صورت تعاونی قرارداد بسته شود که چنین نشده است.

نمونه دوم تعاونی کارگران پتروشیمی بندر امام است. در این پتروشیمی نیز که کارگران از حدود یکسال قبل تعاونی خود را تشکیل داده‌اند در عمل نه فقط کاری به این تعاونی سپرده نشد، بلکه هنوز چند ماهی از تشکیل آن نگذشته بود که طبق بخشنامه باید برچیده می‌شد! جهاد لطیفی بازرس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی پتروشیمی بندر امام در مورد تعاونی این واحد می‌گوید "از خرداد ماه سال ۹۱ تعاونی تشکیل دادیم. بیش از ۲۵۰ کارگر جمع شدیم و نفری ۵۰ هزار تومان به حساب تعاونی ریختیم، اما طبق بخشنامه صادره در آبان، تمام تعاونی‌ها در سطح منطقه ویژه بندر امام باید برچیده می‌شد و از آن به بعد کارگران تلاش کرده‌اند پول‌های پرداختی خود را بازپس گیرند که موفق نشده‌اند" وی در ادامه می‌گوید "یک سال است نامه نگاری می‌کنیم که اگر نمی‌خواهید تعاونی‌ها باشند، پول کارگران را بازگردانید، اما توجهی به

شرکت‌های پیمانکاری و ...

انسانی که از آن به عنوان اشتغال مثلثی نیز یاد می‌شود، بر اساس مصوبه مورخ ۳۱ خرداد ۷۳ شورای عالی اداری با هدف تجدید تشکیلات دولت و کاهش نیروی انسانی در بخش‌های خدماتی و غیر تخصصی و کوچک‌سازی نقش و اندازه دولت از طریق واگذاری فعالیت‌های اجرائی دستگاه‌های دولتی، به ویژه امور عمومی و خدماتی به بخش‌های غیر دولتی و خصوصی آغاز شد. پیش‌برد برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال که بعد از جنگ ایران و عراق آغاز گردید و ارزان‌سازی نیروی کار، ایجاد زمینه‌ها و آسان‌سازی انباشت سرمایه به دست بخش خصوصی و تشدید استثمار و بی‌حقوقی کارگران در مرکز آن قرار دارد، با ظهور و تکثیر فارچ‌گونه شرکت‌های پیمانکاری همراه و ملازم بود. وظیفه این‌گونه شرکت‌ها که در دوران خاتمی و احمدی‌نژاد به شدت رشد و گسترش یافتند، تأمین نیروی کار ارزان و تقریباً مجانی برای سرمایه‌داران و تخصص اصلی آن‌ها چانه‌زنی با نیروی کار و زیر گرفتن بدیهی‌ترین حقوق کار است. بخش زیادی از صاحبان و گردانندگان این شرکت‌ها که گاه بیش از نیمی از دستمزد کارگران را به جیب می‌زنند، با مسئولین و مقامات بالا و با نفوذ حکومتی در ارتباط هستند و یا به نحوی از انحاء در ادوار مختلف با مراکز قدرت و نهادهای حکومتی و دولتی از قبیل وزارت کار و امور اجتماعی، وزارت نفت، مجلس و امثال آن پیوندهای نزدیک و تنگاتنگی داشته‌اند و یا خود در زمره همین مسئولین و مقامات‌اند که سودهای بسیار هنگفتی را نیز به جیب زده و می‌زنند. بدیهی‌ست که بقاء و سودآوری این شرکت‌ها در گرو استمرار اشتغال مثلثی است. کارگر برای کارفرمای دولتی کار می‌کند، اما به استخدام یک شرکت دلال و پیمانکار تأمین نیروی انسانی درمی‌آید. حقوق و مزایای کارگر توسط کارفرمای دولتی به شرکت پیمانکار پرداخت می‌شود و شرکت پیمانکار پس از کسر حق دلالی خود، حقوق و مزایای کارگران را پرداخت می‌کند. هزینه‌ای که در بودجه دولت و در مقیاس عمومی و کلی برای نیروی انسانی منظور می‌شود، به شرکت پیمانکاری واسطه پرداخت می‌شود و این شرکت‌ها گاه بیش از ۵۰ درصد آن را بابت دلالی به جیب می‌زنند.

بنابراین صرف‌نظر از کشمکش باندهای درونی رژیم بر سر تسلط بر این یا آن بخش و پست پر درآمد و پول‌ساز، روشن بود که ابلاغیه دولت مبنی بر حذف شرکت‌های پیمانکاری، مستقل از ابهامات آن، بیشتر در حد یک ابلاغیه کاغذی که در اجرا با مانع جدی روبروست، باقی خواهد ماند.

۱۸ ماه پس از صدور این ابلاغیه هیچ تغییر اساسی در وضعیت کارگران پتروشیمی‌ها که پیش‌تاز مبارزه برای حذف شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قراردادهای مستقیم بوده‌اند، حاصل نشده است. در پتروشیمی‌های تبریز و بندر امام در بهترین حالت تنها حدود ۳۰ درصد از پرسنل تبدیل وضعیت شده و قرارداد مستقیم بسته‌اند.

آن‌هم به گونه‌ای که هنوز حضور پیمانکاران تداوم یافته و دلال نیروی کار از این معادله حذف نشده است. تعاونی‌ها و پذیرش این موضوع که با کارگران با سابقه زیر ده سال به صورت تشکیل تعاونی‌ها قراردادهای جمعی منعقد گردد نیز همانطور که در نمونه‌های ذکر شده دیدیم پا در هوا مانده است.

جمع‌بندی

برچیدن قطعی شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قراردادهای مستقیم یکی از خواست‌های اصلی و مهمترین خواست تمام کارگران پیمانی‌ست که در صنایع پتروشیمی، نفت و گاز، خودروسازی‌ها و سایر صنایع مشغول به کار هستند و از لحاظ کمی بیش از نیمی و گاه تا دوسوم کارگران این صنایع و کارخانه‌ها را تشکیل می‌دهند. هرچند کارگران پتروشیمی طی یک رشته مبارزات طولانی و به ویژه در طی یک رشته اعتصابات از اسفند ۸۹ به بعد، سرانجام موفق به کسب پاره‌ای امتیازات شدند و توانستند دولت را تا حدودی وادار به عقب‌نشینی سازند، اما تجربه نشان داد که پذیرش حذف شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم، در وجه عمده از حد حرف فراتر نرفته است. طبقه حاکم و دولت این طبقه هیچ‌گاه از روی رضایت و بدون مبارزه کارگران، هیچ خواستی از کارگران را برآورده نساخته است و نخواهد ساخت. چنین بوده است وضعیت دولت‌های پیشین! اما شواهد موجود در برنامه‌های اقتصادی دارودسته روحانی، تا آنجا که این برنامه‌ها و سیاست‌ها در رسانه‌های خبری انعکاس یافته است، نه فقط حاکی از تداوم سیاست‌ها و برنامه‌های تاکتونی‌ست و نه فقط هیچ چشم‌اندازی برای بهبود وضعیت اقتصادی و معیشتی کارگران ترسیم نمی‌سازد، بلکه کاملاً برعکس این روند هاست، بدین معنا که سرمایه‌داران و کارفرمایان و دولت آن‌ها از هم اکنون دارند خود را برای تهاجمات و تعرضات گسترده‌تر علیه نیروی کار و طبقه کارگر آماده می‌کنند. بنابراین هیچ راهی برای کارگران جز اتحاد و تشکل و تشدید مبارزه وجود ندارد. شرکت‌های پیمانکاری زمانی، آن‌طور که کارگران خواهان آنند، برچیده خواهند شد که خود کارگران متحد و یکپارچه به میدان آیند و

حول این خواست که خواست مشترک تمام کارگران پیمانی‌ست، اعتصابات گسترده‌تر و برنامه‌ریزی شده‌تری را سازمان دهند. پتروشیمی‌ها که تا کنون نیز مشعل‌دار این‌گونه مبارزات و اعتصابات بوده‌اند، هنوز هم مستعدترین و مناسب‌ترین کانون‌های اعتراضی و اعتصاب کارگری حول برچیده شدن قطعی شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم و دسته‌جمعی‌اند. فراموش نکنیم که سرمایه‌داران و کارفرمایان همواره سعی کرده‌اند به اشکال مختلفی میان کارگران نفاق و چند دستگی ایجاد کنند و مبارزه آن‌ها را به شکست بکشانند. بنابراین در جدال و مبارزه میان کارگران پیمانی با کارفرمایان، جلب حمایت و پشتیبانی کارگران رسمی و غیر پیمانی، از اهمیت حیاتی برخوردار است. هم کارگران پیمانی پتروشیمی تبریز هنگامی که کارگران رسمی از اعتصاب آن‌ها حمایت کردند و هم کارگران پیمانی پتروشیمی بندر امام که در هنگام اعتصاب آن‌ها، کارفرما در یک مورد توانست بخش‌هایی از کارگران رسمی را به جای آن‌ها به سر کار بفرستد، به تجربه دریافته‌اند که اتحاد و تشکل کارگران فوق‌العاده حائز اهمیت است. کارگران پتروشیمی به تجربه آموخته‌اند که سازماندهی و هدایت مبارزات و اعتصابات مستلزم وجود تشکل‌های مناسبی در محیط کار است که در شرایط دشوار و خفقان کنونی، بتوانند ادامه کاری داشته باشند و از عهده این وظایف مهم یعنی سازماندهی اعتصاب برآیند. اکنون وقت آن است که همه این تجارب و آموخته‌ها را به کار بست! باید بیش از پیش کمیته‌ها و هسته‌های مخفی را در تمام کارخانه‌ها و پتروشیمی‌ها ایجاد و تکثیر نمود تا بتوان اعتصابات مؤثرتر و گسترده‌تری را سازمان داد. پیش به سوی ایجاد و تکثیر کمیته‌های مخفی در پتروشیمی‌ها! پیش به سوی ایجاد کمیته‌های مخفی در تندگویان، امیر کبیر، اروند، مارون، غدیر، کارون، بندر امام و تمام شرکت‌های زیر مجموعه آن، بسپاران، آب نیرو، خوارزمی، کیمیا، فراورش و تمام شرکت‌های منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر! پیش به سوی ایجاد پیوند و ارتباط میان این کمیته‌ها و سازماندهی اعتصابات گسترده در مقیاس تمام پتروشیمی‌ها و در مقیاس سراسری!



گزارشی از یک اعتصاب:

این گزارش برای سازمان ارسال شده است که جهت اطلاع خوانندگان در نشریه کار درج می شود.

اعتصاب در واحد ذوب فلز صنایع فولاد اهواز

روز سه شنبه ۴ تیر ماه نود و دو، کارگران قسمت ذوب فلز و کارگران جنب این واحد صنایع فولاد اهواز، دست از کار کشیده و زمین نشستند!!

مجتمع صنایع فولاد اهواز در جنوب شرقی این شهر و با فاصله‌ای اندک، کمتر از دو کیلومتر، در حاشیه شهر واقع شده است، راه آهن اهواز-سربندر و بندر امام از کنار این صنعت می گذرد. ساختمان صنایع مجتمع فولاد اهواز در سال ۱۳۵۳ شروع شد، و آغاز به فعالیت نمود. واحدهای مهم صنایع فولاد اهواز عبارتند از:

- ۱- واحد گندله سازی
 - ۲- واحد احیای ۱ و ۲
 - ۳- واحد ذوب
 - ۴- واحد انباشت و برداشت
 - ۵- واحد تولید اکسیژن- واحد تامین آب و واحد...
- واحد ذوب فلز مهمترین واحد این صنعت بزرگ است که متشکل از شش کوره ذوب فلز است. مخازن کوره های ذوب فلز دارای درجه حرارت بسیار بالایی هستند. حرارت ذوب فلز این کوره ها، بیش از ۱۵۰۰ درجه است!! تحمل گرمای درجه هوای سالن بلند و طولانی ذوب برای کارگرانی که در آن مشغول کار هستند بسیار سخت و طاقت فرسا است. این سالن شبیه یک فرغذایی غول آسا است. کارگران این قسمت از صنایع فولاد به معنی واقعی همیشه در حال پخت هستند. کارگران این واحد در لحظاتی که برای تجدید قوای تنفسی، و یا در حین کار با کوره ها فاصله می گیرند و در معرض هوای بیرون قرار می گیرند، احساس سبک بالی و آسودگی میکنند. استنشاق در گرمای هوای ۴۰ درجه به بالای بیرون سالن برای این کارگران لذت بخش است. هوایی که مردم این منطقه را در شرایط عادی زندگی، عصبی و فرسوده کرده! هوایی که مردم منطقه از شدت گرمایش می نالیدند، در سال های اخیر، باد و گرد و غبار جهنمی! به پرواز درآمده، هم آلوده گردیده!

کار در صنایع فولاد، بسیار سخت است، کار در واحد ذوب فلز صنایع از تمام قسمت های دیگر سخت تر است. البته سختی کار در واحدهای گندله سازی و واحدهای احیاء کمتر از واحد ذوب نیست!!

سنگ آهن از واحد انباشت، به واحد گندله سازی منتقل و پس از مخلوط شدن با نوعی از آهنک و آسیاب شدن به شکل گلوله های ریزی به اندازه دانه های آلبالو و ریزتر درآورده می شود. این گلوله ها با درجه ی حرارت بالایی پخته می شوند، در واحد احیاء توسط گاز های طبیعی به شکل آهن اسفنجی در آورده شده و به واحد ذوب منتقل می شوند. در واحد ذوب با آهن های قراضه مخلوط می شوند و به کوره ریخته می شوند. پس از ذوب با حرارت بیش از ۱۵۰۰

درجه سانتیگراد، ریخته گری و پالایش می شود و به صورت شمش آهن و شمشال انواع آهن های پروفیلی در آورده شده و روانه بازار می شود.

در سالن ذوب همواره کوهی از آهن های قراضه در قالب بندیل تل انبار شده، که مرتب به خورد کوره ها داده می شود. این آهن قراضه ها از استان خوزستان و استان های همجوار گردآوری و به صنایع منتقل می شود. ماشین هایی که بار آهن قراضه دارند، مرتب در مسیر این صنایع در رفت و آمد هستند. بخش اعظم این آهن قراضه ها توسط دستان کوچک کودکان کارایران در شهرهای مختلف، در کوچه و پس کوچه، در خانه ها و کارگاه های کوچک جمع آوری می شود!!

رژیم نظامی - امنیتی و ضد کارگری جمهوری اسلامی، که بیشترین وحشت را از توده ها و طبقه کارگر دارد، با ایجاد وضعیت امنیتی و ضد کارگری در صنایع، کارخانه ها و مراکز کارگری، همواره در تلاش است تا کارگران، با حقوق خود و تعهداتی که کارفرما در مقابل تامین بهداشت محیط کارو کارگران، ایمنی محیط و ایمنی کارگران، و دیگر تسهیلات کارگری دارد، کمتر آشنایی پیدا کنند و علل و موجهاتی که باعث می شود تا کارگران در مدت کار با انواع و اقسام عارضه های جسمی و بیماری ها روبرو گردند پنهان نگهداری شود. تا کنون کمتر گزارشی توسط مراکز پزشکی و مراکز حافظ سلامتی جان کارگران! بعنوان سرمایه های ملی، در ارتباط با کارگران صنایع فولاد، و بیماری هایی که این کارگران در ارتباط با کار در این صنایع دچار می شوند بیرون داده شده! محیط آکنده از گرد و غبار آلوده و سمی، گازهای متصاعد در هوا، صداهای ناهنجار ناشی از فشار هوای سیستم و دستگاه ها، برق ناشی از سوخت، برق دستگاه های کار و ده ها و صدها! مورد دیگر وجود دارد، که کارگران صنایع را در مدت خیلی کمی کار، در این صنعت، به انواع بیماری ها و عارضه های جسمی دچار می کند.

کارگران واحد ذوب صنایع علاوه بر تحمل گرمای شدید ناشی از ذوب که گفته شد، در معرض استنشاق انواع بوهای تهره آور، خفه کننده و شیمیایی قرار دارند که از سوخت آهن قراضه ها متصاعد می شود. آهن قراضه هایی که آغشته به انواع مواد شیمیایی از قبیل مواد رنگ، پلاستیک، چسب، کاغذ تبلیغاتی هستند. انواع جنس قوطی هایی که از ترکیبات متفاوت ساخته شده، آهن های اکسیده شده همراه بازننگ و مواد اکسید، هر کدام از این مواد، طعم، بو، و مزه بد و خاص خود را دارد که کارگران روزانه مقدار بسیار زیادی از آن را تحت هر شرایطی حتی با رعایت حد اکثر نکات ایمنی موجود استنشاق می کنند. گرد و غبار ناشی از حمل و جابجایی آهن قراضه و دیگر مواد و متریال، و گردش سوخت، چنان در فضای بسته سالن ذوب معلق است، که افرادی که با فاصله کم در حد کمتر از ده متر از کنار سالن عبور می کنند، نمی توانند درون سالن تاریک و آکنده از مواد معلق را ببینند. تنها چیزی که از بیرون دیده می شود شعله سرکش در مهار و سرخی آهن مذاب و گداخته ی کوره ها است، که در شریان است. در دل تاریکی و از بیرون که نگاه می کنی، به رنگ ارغوانی خیره کننده ای دیده می شود. این آتش

ارغوانی افسونگرو به ظاهر چشم نواز، دارای انواری است که شدیداً به چشم و بینایی کارگران آسیب و صدمات سخت می رساند. حرارت آهن مذاب سطح پوست و بخصوص چشم کارگران را که حساس تر است می سوزاند. حرارت گرمای درون سالن از پوست و گوشت و تن کارگران ذوب و ریخته گری عبور می کند، و جان کارگران رامی سوزاند!!

کنترل کوره های ذوب فلز صنایع اهواز الکترونیکی و کامپیوتری! هستند. با این حال صدای ماشین های حمل مواد و بخصوص ماشین غول پیکر و هیولالوش حمل پاتیل های آهن مذاب، صدای ناشی از گردش دستگاه های سوخت و انواع موتورهایی که کار می کنند، گوش کارگران را شدیداً آزار می دهد. کارگران صنایع بخصوص واحد ذوب و واحد های گندله سازی، و احیاء ۱ و... عموماً از گوش درد و ناشنوایی رنج می برند. همانطور که عموماً دچار عارضه تنفسی و بیماری های تنفسی هستند. بیماری های ناشی از سموم، گرد و غبار، گازها و مواد سوختی و متریال صنایع آلوده و متنوع هستند که شناسایی آن ها تنها از عهده انستیتوها و آزمایشگاههای مجهزی تواند انجام بگیرد. کارگران تازه کار در صنایع، در همان دو سه ماه اول کار بیماری می شوند. ریه و دستگاه تنفسی کارگران بر اثر استنشاق هوای آلوده به گرد و غبار سمی، چرک می کند. کارگر دچار تب و لرز می شود، مرتب سرفه میکند و خلط از سینه اش بیرون می دهد. کارگر بیمار رنگش به زردی می گراید، آب بدنش بر اثر بی اشتها می غذا کم می شود و وزنش شدیداً کاهش پیدا می کند. بیماری تنفسی، بیماری دستگاه گوارش را در پی دارد که تا پایان عمر، کارگر صنایع از این دو بیماری رنج می برد. بعلت نشستن گرد و غبار ناشی از خاراندن خود رنج می برند و اغلب از خاراندن خود رنج می برند و دچار ریزش مو و بیماری های پوستی می شوند.

کارگران واحد ذوب صنایع از جمله کارگران زحمتکش، و سختکوش و پرتلاقت این صنعت هستند. پیشگامی حرکت اعتراضی این کارگران و واحد های جنبی در روز ۴ تیر ماه، نتیجه کار طاقت فرسانی است که این کارگران انجام می دهند. این کارگران خود را محق همه گونه تسهیلات، امکانات و حقوق کارگری برابر با حقوق کارگران در جوامع مدنی می دانند، حقوقی که یک بخش آن در قانون کار رژیم هم برسمیت شناخته شده است و رژیم ملتزم به اجرای آن است.

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، بعد از فراغت از جنگ ارتجاعی ۸ ساله با عراق و بدنبال سرکوب تنمهی آزادی های نیم بند موجود ناشی از قیام ۵۷ و تثبیت استیلاگرانه خود، برای به مهمیز در آوردن توده ها و بخصوص طبقه کارگر ایران، به شیوه ای فوق العاده اهریمنی، ضد انسانی و ضدکارگری به طرح نقشه برای در مهار آوردن و کنترل طبقه کارگر ایران پرداخت. یکی ارتجاعی ترین نسخه های ضد کارگری را به توصیه نهاد های سرمایه ی جهانی، برای طبقه کارگر ایران پیچاند و به اجراء در آورد. طرح و نقشه هایی که کمتر رژیم های سرمایه داری و ارتجاعی به اعمال آن در

گزارشی از یک اعتصاب:

قبال طبقه کارگر خود اقدام می کردند. شکستن واز هم پاشیدن وحدت و یکپارچگی منظم طبقاتی کارگران، یکی از نتایج و اهداف رژیم در طرح اعمال قانون های ضدکارگری در این دوره بود. این اهداف به پیشنهاد محافل جهانی سرمایه و واگذاری صنایع به بخش خصوصی در راستای استثمار بیشتر طبقه کارگر ایران انجام گرفت.

در عادی ترین وضعیت طبقه کارگر ایران از یکپارچگی افتاد، کارگران صنایع بزرگ که تا پیش از این، همه مشمول یک قانون بودند، به دسته ها، گروه ها، و واحدهای کارگری تقسیم شدند که هرکدام جدای از دیگری دارای یک نوع رابطه و در نتیجه دارای منافع و مواضع متفاوت شدند. بخشی از طبقه کارگر در این رهگذر از هویت طبقاتی کارگری خود باز ماند. کارگران یک محیط کارگری وزیر یک سقف با شرایطی متفاوت مشغول کار شدند. کارگران! به کارگران رسمی، کارگران قراردادی، کارگران پیمانی و روزمزد تقسیم شدند. صنایع و مجتمع های کارگری و کارخانه ها به بخش خصوصی و پیمانکاران واگذار شد تا هرکدام از این کارفرمایان و پیمانکاران با سلیقه خود به تنظیم رابطه و تعیین حقوق کارگران خود بپردازند! تفکیک کارگران به این شکل، گاهی موجب می شود تا کارگران در رقابت بی مورد و رو در روی هم قرار بگیرند. این رقابت بوسیله رژیم، عوامل کارفرما و حراست های محیط های کارگری تشدید می شود. در بعضی مواقع حاد، به رویارویی کارگران با همدیگر می انجامد! بخصوص در واحدهای صنعتی بزرگ که توده ی کارگران کم مزد نیروی اساسی هستند.

صنایع فولاد و کارگران این صنعت از این قاعده ی ساختگی رژیم استثناء نیستند. به کارگران رسمی، قراردادی، پیمانی و روزمزد تقسیم شده اند. علاوه بر این صنایع فولاد به خاطر اهمیتی که دارد، دارای یک قشر فوقانی و ارشد مدیریتی از کارگران نیز هست که همه از افراد نور چشمی رژیم، فرزندان خانواده های پرنفوذ مذهبی دست اندر کار و برگزیده و بالای کشیده ی نهاد های امنیتی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران هستند.

تعداد کارگران صنایع فولاد و وضعیت کارگری و مسائل آنان، همواره از طرف نهاد های امنیتی و حراست این صنعت پنهان و محفوظ نگهداری می شود، تا ناآشناخته بمانند. حدود دوازده هزار نیرو در این واحد صنعتی مشغول کار هستند و به چهار شیفت کاری تقسیم شده اند که بطور گردشی در طول شبانه روز و بدون وقفه در سه شیفت کاری می کنند. یک شیفت از ساعت ۸ صبح تا سه بعداز ظهر کاری می کند، سه بعداز ظهر جای خود را با شیفت کارگری دیگری عوض می کند که تا ساعت ۱۱ شب کار می کنند. شیفت پایانی از ساعت یازده شب شروع می شود و تا ساعت ۸ صبح روز بعد کاری می کند و یک شیفت کاری بطور گردشی در حال استراحت و مرخصی است. کارگران روز مزد مشمول این شیفت بندی نمی شوند. ساعات کار آنان اغلب در روز است، در جاهایی که در حالت عادی در کار

ساخت و ساز روزانه هستند، ساعات کاری از ۸ صبح آغاز می شود و ساعت ۳ بعداز ظهر پایان روز کار آنان است. در جاهایی از صنایع که کارگران روز مزد و پیمانی در حال تعمیر و نگهداری هستند، ساعات کارشان بخاطر فعال بودن سیستم، و وضعیت اضطراری، طولانی تر است، کار از ساعت ۷ صبح آغاز می شود تا ساعت ۷ غروب ادامه دارد. مجموعاً نیمی از کارگران صنایع فولاد کارگران رسمی هستند، که از امتیازات بیشتری برخوردار هستند و نیمی دیگر از کارگران قرار دادی و پیمانی و روز مزد هستند.

کارگران صنایع فولاد روز پنجشنبه و جمعه و روزهای تعطیل تقویمی، تعطیل هستند و کار کردن در این روزها اضافه کاری برای آنان محسوب می شود. دیسپلین و نظم عمومی صنایع فولاد امنیتی و شبیه مراکز نظامی اداره می شود. کارگران مرتب بوسیله نهاد های ارشادی رژیم کنترل و شستشوی مغزی می شوند. همواره اطلاعیه هایی در برد های این صنعت نصب و چسبانده می شود که کارگران را دعوت به مسجد و و فراخوانی به مسابقه کتابخوانی مذهبی می کند. کارگران صنایع فولاد اهواز علیرغم تعداد زیادشان فاقد هرگونه تشکل صنفی- سیاسی و طبقاتی هستند. دستگاه های کنترل امنیتی رژیم و حراست این صنعت، با ایجاد فضای امنیتی، پیشاپیش راه تشکل کارگری را بر کارگران صنایع بسته است. روز جهانی کارگرمسال، کارگرانی از واحدهای این صنعت، در اشکالی بسیار کوچک در محیط های کاردر غالب جشن های خودمانی و دوستانه، اقدام به پاسداشت این روز بزرگ کارگری کردند.

کارگران قراردادی و پیمانی و روزمزد صنایع تا یکی دو سه سال پیش غذای خود را از خانه به محل کار می بردند. اخیراً به همه کارگران نهار و شام می دهند. نهار و شام اغلب غذای جفتی، متشکل از پلو و چلو و دسر چندان گرمی بسته های ماست و دودغ است. اغلب کارگران غذای خود را در اطاق های محل آسایش خود که نزدیک محل کارشان است سرو می کنند. بعضی از کارکنان که به لحاظ کاری فارغ تر هستند، در رستوران و سالن غذاخوری، غذای خود را میل می کنند.

صنایع فولاد در ردیف صنایع مادر و سنگین و استراتژی محسوب می شوند. صنایع فولاد اهواز از جمله بزرگترین صنایع ایران و منطقه است. رژیم در برآورد و جدول های راندمان تولید آهن و فولاد اهواز، مدعی است راندمان حداکثری سالانه تولید را دارد. تولیدی حداکثری ناشی از تلاش و فعالیت کارگران این واحد صنعتی. علاوه بر کلیه تبلیغات های چاپی در مجلات و روز نامه های اقتصادی رژیم در زمینه تولید فولاد، تابلو هایی در ارتفاع های بلند و با طول و عرض چند متری نصب در شاهراه های اصلی شهر اهواز شده و رقم سالانه حداکثری تولید فولاد صنایع را نشان می دهد، تولیدی که حاصل تلاش کارگران است.

علیرغم تلاش و زحمت بسیار کارگران و کار در شرایط سخت صنایع، اغلب این کارگران حقوقی زیر خط فقر تعیین شده رژیم دریافت می کنند و رژیم با ترفند و دسیسه سعی می کند تا کارگران را از حقوق و مزایای مسلم و حداقلی کاری خود

محروم نماید. رژیم و کارفرمای صنایع از افزایش حقوق ۲۵ درصدی سالانه کارگری و پرداخت آن در سال نود و دو به کارگران قرار دادی این صنعت که تاکنون سه ماه از سال گذشته خودداری کرده، و نسبت به پرداخت افزایش ۲۵ درصدی حقوق کارگران هیچگونه اقدامی نکرد تا اینکه روز چهارم برج کاری تیرماه، و موعد پرداخت حقوق کارگران فرا رسید. کارگران صنایع روز چهارم هر ماه، حقوق ماه پیش را دریافت می کنند.

روز چهارم تیرماه، بین ساعت ده و یازده صبح یکی دو ساعت مانده به نهار، توسط یک اکیپ از واحد اداری اقدام به پخش برگه های حقوقی کارگران واحد ها می کنند. کارگران صنایع بعنوان بخشی از طبقه کارگرایران، در روزهای پایانی هر سال و همزمان با تعیین میزان افزایش درصدی حقوق کارگری، با دغدغه ی خاطر وارد منازعه و کشمکش روی حد اقل میزان افزایش دستمزد ها می شوند. امسال با توجه به گرانی اجناس و افزایش قیمت ها و هزینه زندگی، کارگران روی ۲۵ درصدی افزایش ناچیز حقوق ها، حساسیت بیشتری از خود نشان می دادند، و در طول سه ماهه سال جدید، همزمان با دریافت حقوق، پیگیر افزایش چند درصدی به دریافتی خود بودند. کارگران قراردادی واحد ذوب و ریخته گری پس از دریافت برگه های حقوقی وقتی مشاهده می کنند که میزان دریافتی حقوقشان ثابت مانده و تنها افزایشی زیر ده درصدی داشته اند، خطوط چهره اشان در هم رفته و برافروخته و عصبی می شوند. در یک لحظه کارگران همدیگر را فرامی خوانند و از کیفیت برگه های حقوقی و عدم افزایش حقوق خود همدیگر را مطلع می کنند. کارگران واحد ذوب و ریخته گری پیشگام و کارگران جنبی و پیرامون این واحد بفوریت گرد هم می آیند. حرف ها و صحبت بالا می گیرد، اجتماع کارگران زیاد می شود، بخاطر حساسیت کوره های ذوب که حکم مغز و قلب صنایع را دارد، موضوع ابعاد وسیعی به خود می گیرد.

تنها یک سکنه آنی! حتی یک تیق در جریان کارکوره های ذوب، برای کارفرما و صنایع، خسارات سنگینی در پی دارد!

حساسیت جریان دست از کار کشیدن کارگران واحد ذوب در همان دقائق اول به یک بحران و موضوع عمومی در صنایع تبدیل شد. محل اجتماع کارگران به محل حضور مدیریت کلان صنایع و عوامل حراست و دستگاه های امنیتی صنایع و دست اندرکاران استانداری استان تبدیل شد. کارگران نه تنها از گرفتن غذای نهار خود خودداری کردند، بلکه دست از کار کشیدند و بر روی زمین نشستند!! همین کم کاری موقت و فوری کارگران در قسمت های ریخته گری، بخاطر برگشت دادن مواد ذوب، خساراتی برای صنایع به وجود آورد! اعتراض و اجتماع کارگران تا بعداز ظهر ادامه داشت. بنا به گفته یکی از این کارگران، خیراعتصاب کارگران ذوب فاز در سطح مسئولین اجرایی استان باقی نماند، فوری به وزیر و رؤسای بلند پایه اجرایی کشور منتقل شد. مدیران ارشد صنایع، مسئولین حراست و دستگاه های امنیتی که موقعیت خود را ضعیف دیدند، از رویارویی با کارگران پرهیز

گزارشی از یک اعتصاب:

کردند، سعی داشتند تا جلو دامنه ی اعتراض کارگران را بگیرند. به شکل مرسوم شروع به نعل وارونه زدن برای کارگران کردند ، سعی داشتند با ایجاد ابهام ذهنی کارگران را خام کنند، از جمله این گونه شایعه کردند که صنایع با افزایش و پرداخت ۲۵ درصدی به حقوق کلیه کارگران هیچگونه مشکلی ندارد، منتها بخشی از کارگران رسمی، نگران تساوی حقوقی میان خود و کارگران قرار دادی هستند!! این شایعه و دروغ را پخش کردند، تا هم خود را از زیر ضرب کارگران معترض خارج کنند و هم اگر توانستند کارگران را رودر روی همدیگر قرار بدهند و بطور بسیار ضمنی و پوشیده ای هم به پرداخت ۲۵ درصدی افزایش حقوق کارگران موافقت کرده باشند، تا قا در به کنترل موقت و مهار حرکت کارگران باشند!

کارگران که به یکپارچگی بوجود آمده ی میان خود اعتماد پیدا کرده بودند، با ایستادگی و پافشاری برخواست خود تاکید کردند تا مسئولین را وادار به قبول پرداخت افزایش ۲۵ درصدی حقوق خود کنند. در فاصله چانه زنی میان کارگران و کارفرما، تعداد بیشتری از کارگران از جریان اعتصاب و حرکت اعتراضی واحد نوب و ریخته گری آگاه می شدند و به همکاران خود می پیوستند. چانه زنی میان طرفین تا پایان وقت کاری روز در جریان بود، طرفین از میزان قدرت و توانائی همدیگر اطلاع داشتند. حرکت کارگران فاقد سازماندهی بود، در میان کارگران برانگیخته ی اعتصابی و معترض، جای عنصر فعال کارگری خالی بود. در میان کارگران، گاهی تردید غالب بود و زمانی تهییج عنصر عینی و عنصر ذهنی در این حرکت کارگری در همسوئی و در تلفیق با هم نبودند. کارفرما که سوار بود، خود را غلبه بر این کشمکش می دید و آن را تقریباً بطور موقت به بلحاظ روانی و... به محاصره آورده و در کنترل داشت. با قصد جمع کردن و به هم آوردن حرکت کارگران، با تاکتیک، ترفند و وعده و گاه با تهدید مستقیم کارگران، به گفتگو با کارگران نشست و با پرداخت مطالبه سه ماهه ی به تاخیر افتاده ی کلیه کارگران منتها بشکل مبهم و غیر منطقی که پیشاپیش معلوم بود کارگران از قبول آن خودداری می کنند وارد گفتگو شد. رئیس حراست صنایع بدنبال تهدید کارگران اشاره داشت، شما را می کشم!! کارگران در مقابل گفتند چند نفر از ما را می خواهی بکشی؟! رئیس صنایع می گفت، من موافق پرداخت ۲۵ درصدی افزایش حقوق شما هستم و آن را در قالب پاداش و یا تحت هر عنوانی در مقاطع مختلف پرداخت می کنم!!! یعنی اینکه به حقوق پایه ی شما افزوده نمی شود! کارگران که این پیشنهاد را غیر منطقی می دانستند آن را قبول نکردند! وزیر بار نرفتند! کارگران می خواهند مطابق قانون، ۲۵ درصد به حقوق پایه آنان اضافه شود. که! درست و منطقی اش هم همین است. آنان می خواهند تا در فردای باز نشستگی با بیس حقوقی بالاتری که حقتشان است باز نشسته شوند. پرداخت ۲۵ درصد در قالب پاداش یا سور و دست خوشی برای کارگران، مانند خاک پاشیدن به

انقلاب در مصر ادامه دارد

دادن اختیار تعیین رهبران آن به وزیر کار، این فدراسیون را که از امکانات مالی و قدرت زیادی برخوردار است، تحت سلطه ی خود قرار داده است.

روند تحولات مصر پس از سرنگونی حسنی مبارک بیانگر این واقعیت است که نه تنها خواستهای برجسته مانده ی انقلاب مصر همچنان پابرجاست که حتا طبقه ی کارگر نیز از موقعیت و تشکل به مراتب بهتری نسبت به گذشته برخوردار شده و آگاهی در میان این طبقه تا حدودی رشد یافته است.

از سوی دیگر دولت کنونی نیز مانند تمام دیگر جناح های بورژوازی، تنها مجری سیاست های طبقه ی حاکم بوده و نه چیز دیگر. هم اکنون دولت با کسری بودجه ای معادل یازده درصد از تولید ناخالص ملی روبرو است. سوبسید مواد سوختی و برخی از مواد غذایی (به ویژه نان) نیز به ده درصد درآمد ناخالص ملی بالغ می گردد. در این میان دولت کنونی که سیاستی جز سیاست سرمایه ی جهانی در عرصه ی اقتصادی ندارد، تلاش دارد تا بار کسری بودجه را با حذف سوبسیدها بردوش کارگران و زحمتکشان بیاندازد و طبیعی است که در این شرایط توده های مصر بیش از پیش به اعتراض روی آورند.

کارگران و زحمتکشان مصر که اکنون تجربه ی دو سال و شش ماه مبارزه ی طوفانی را پشت سر گذاشته اند، امروز به راحتی تسلیم سیاست های دولت سرمایه داران نخواهند شد. دولتی که تلاش دارد تا با استفاده از ناآگاهی های مذهبی، سیاست های خود در عرصه ی اقتصادی را پیش ببرد. کارگران و زحمتکشان مصر نه تنها در برابر سیاست های اقتصادی دولت مقاومت خواهند کرد که با استفاده از تجارب طبقه ی کارگر جهانی از جمله تجارب جنبش کارگری ایران، در برابر دیکتاتوری مذهبی ایستادگی کرده و نخواهند گذاشت تا انقلاب توسط سرمایه داران با شکل و شمایل دیگر مصادره و نابود شود.

آنچه که امروز مردم مصر را به ادامه انقلاب کشانده است از سویی ادامه ی سیاست های اقتصادی نولیبرالی است که به وخیم تر شدن وضعیت معیشتی بخش بزرگی از جامعه منجر شده و از سوی دیگر سیاست های فرقه گرایانه و دیکتاتور منشیانه ی است که دولت مرسى با حمایت از راستگرایان اسلامی سعی در پیشبرد آن دارد. از همین رو تا زمانی که این معضلات پابرجاست، و خواست های مردم مصر برای نان و آزادی تحقق نیافته، انقلاب مصر ادامه خواهد یافت.

تشکلات مستقل اتحادیه ای کارگران مصر و جریانات چپ و سوسیالیست نیز در جریان انقلاب مصر و با مواضعی که تاکنون اتخاذ کرده اند، نشان داده اند که به خوبی از نتایج نقض حقوق دمکراتیک و تاثیر آن در بازگشت دیکتاتوری و در نهایت نابودی دستاوردهای طبقه ی کارگر مصر آگاه هستند. کارگران مصر می توانند نیروی محرکه ی انقلاب باشند و انقلاب را به پیش ببرند، انقلابی که با توجه به نقش ویژه مصر، می تواند تاثیراتی شگرف بر منطقه بگذارد.

صورت آنان است.

کارگران اعتراض کننده، برای اینکه در مقابل کارفرما کوتاه نیایند به طرح خواست دیگری پرداختند که تاکنون در مورد آن سکوت کرده بودند و فکر می کردند صنایع و کارفرما قصد خوردن آن را دارد. صنایع مطابق یک قرار، همه ساله درصدی بابت افزایش تولید به کارگران می دهد، امسال باتوجه به اینکه سه ماه از سال گذشته بود، خبری از این درصد در میان نبود! کارگران که از میزان تولید آگاه بودند و می دانستند هیچگونه کسری و کاهش در تولید نبوده، بلکه کارفرما قصد دارد این درصد را به آنان ندهد، به طرح این خواست خود نیز پرداختند تا شاید حداقل درخواست قبلی خود موفق شوند، یا هر دو مطالبه را یک جا دریافت نمایند!! این حرکت کارگری که تاکنون دو سه روز از آن می گذرد، در شرایط بیم و امید و در یک کشاکش میان طرفین در جریان است. در یک وضعیت هم برد و هم باخت، دو طرف در تلاش و شاهد فعالیت همدیگر هستند. همه چیز در گرو آینده است. پیروزی کارگران اعتراضی در یک هماهنگی و اتحاد وسیع با دیگر همکاران کارگر خودشان است که حاصل می شود. پیروزی این کارگران در مبارزه ای که برای بخشی از حقوق خود آغاز کرده اند در گرو تلاش و سازماندهی و پیوستن همه ی کارگران صنایع به این حرکت است. کارگران دیگر واحد های صنایع برای احقاق حق قانونی خود، افزایش ۲۵ درصدی به حقوق همه کارگران باید به کارگران اعتراضی بپیوندند تا خواست ۲۵ درصدی افزایش حقوق و خواست درصد ناشی از افزایش تولید به خواست عمومی همه کارگران صنایع تبدیل شود. کارگران صنایع برای موفقیت در مبارزه ای که برای خواست بر حق خود آغاز کرده اند، نیاز دارند روابط خود را با دیگر کارگران همکار خود گسترش دهند و از همه گونه امکانات و فرصت در جهت عمومی شدن این مبارزه بکوشند. این کارگران باید به مبارزه ی خود شکل منظم بدهند، اعتراض های پراکنده ای که صورت می گیرد باید عمومی و منظم شود. کارگران واحد نوب و ریخته گری و احیاء که بطور نامنظم و پراکنده در قالب اعتراض از گرفتن غذا خودداری می کنند باید سعی کنند این اعتراض را از طریق تماس با دیگر همکاران خود به سراسر صنایع گسترش دهند. علاوه بر نگرفتن غذا از طرق دیگری اعتراضات خود را گسترش و سازمان بدهند. این حرکت کارگری در تلاش برای پیروزی، احتیاج به حمایت و پشتیبانی کلیه فعالین کارگری داخل و خارج، سازمان ها و احزاب و نهادهای کارگری دارد. کارگران صنایع فولاد اهواز که سابقه ای در کار مبارزه ی سیاسی و سندیکائی دارند، موفقیت آنان در این مبارزه، موجب برداشتن گام بلندتری از طرف آنان در آینده خواهد شد. همچنین موجب اعتلاء و رشد جنبش سراسری کارگری خواهد بود. به تقویت، حمایت و پشتیبانی عملی حرکت اعتراضی کارگران صنایع برخیزیم!!

زنده باد اعتصاب! اعتصاب مدرسه انقلاب!
رژیم جمهوری اسلامی را بایک اعتصاب
عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت.
کار، نان، آزادی - حکومت شورائی

اعتدال کارساز نیست، چشم‌انداز، تشدید تضادها و بحران‌هاست

بدترین شرایط، این کار نیز از عهده‌ی وی ساخته نبود، خیلی ساده می‌توانست ۳۰۰ هزار رأی را دستکاری کند، ماجرا را به دور دوم بکشاند و با سازماندهی و مهندسی دقیق‌تر، فرد مورد نظر خود را از صندوق‌ها بیرون آورد. چپ‌های لیبرال در حالی که با ادعای کاذب خود، مکنونات قلبی‌شان را در دفاع از مرتجعی از قماش روحانی بر ملا می‌کنند، می‌کوشند ضعف و ناتوانی مردم را که فریب یک مشت مرتجع را می‌خورند و با رفتن‌شان به پای صندوق رأی انتخابات قلابی، دشمنان خود را تقویت می‌کنند، به درجه‌ی یک فضیلت ارتقا دهند.

صریح و آشکار باید گفت تا جایی که مسئله به توده‌های زحمتکش ارتباط می‌یابد، شرکت‌شان در این خیمه‌شب بازی چیزی جز ضرر و زیان و فشار و بدبختی بیش‌تر، عایدشان نخواهد کرد. چرا که روحانی لاقول در عرصه سیاست اقتصادی نماینده راست‌ترین جناح بورژوازی حاکم بر ایران است.

روحانی به هر حال رئیس جمهور آینده رژیم اعلام شده است. او چه می‌خواهد و چه می‌تواند بکند؟ آیا آن‌گونه که تبلیغات‌چی‌های جمهوری اسلامی و متوهمین تصور می‌کنند، تغییری در اوضاع به نفع توده‌های وسیع مردم رخ خواهد داد؟

آنچه که آشکار است و کج‌تر کسی در آن تردید دارد، این واقعیت است که در سیاست‌های کلی جمهوری اسلامی هیچ تغییری رخ نخواهد داد.

جمهوری اسلامی دولتی‌ست که بر پایه یک رشته سیاست‌های داخلی و خارجی منشأ گرفته از ماهیت طبقاتی بورژوازی و خصلت دینی آن قرار گرفته است. این سیاست‌ها مستثنا از این که چه کسی در رأس این نظام، ولی فقیه باشد یا رئیس ارگان‌ها و نهادهای اصلی دولت، مطلقاً نمی‌تواند تغییر کند.

جمهوری اسلامی رژیم سیاسی پاسدار نظم سرمایه‌داری و حافظ و حامی سرمایه‌داران در استثمار کارگران است. بدیهی است که سیاست‌های اقتصادی اساسی و کلی این دولت بر پایه انجام اقداماتی قرار گرفته باشد که استثمار کارگران را تشدید و سود، سرمایه و ثروت سرمایه‌داران را افزایش دهد. این سیاست چنانچه بر همگان آشکار است در طول چند دهه‌ی گذشته پیوسته منجر به وخیم‌تر شدن شرایط معیشتی توده‌های کارگر و زحمتکش، تشدید فقر و عمیق‌تر شدن شکاف فقر و ثروت در جامعه ایران شده است. این سیاست اقتصادی که نئولیبرال نام گرفته است، نه تنها تغییر نخواهد کرد، بلکه دقیقاً همان سیاستی‌ست که روحانی ادامه‌دهنده‌ی پیگیر و افراطی آن خواهد بود و نتایجی فاجعه‌بارتر برای کارگران و زحمتکشان در عرصه اقتصادی و معیشتی در پی خواهد داشت.

طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران، یک طبقه‌ی مرتجع و زائد تاریخی‌ست که موجودیت خود را همواره با سرکوب و اختناق حفظ کرده است. هر چه بحران‌های نظم پوسیده سرمایه‌داری عمیق‌تر و وسیع‌تر شده‌اند، این طبقه‌ی مرتجع، برای حفظ نظم موجود، بیش از پیش به سرکوب و اختناق

روی آورده است. بنابراین سلب آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم ایران، سرکوب و دیکتاتوری عربیان، به عنوان یکی دیگر از سیاست‌های اساسی و کلی طبقه حاکم است و مادام که جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه می‌دهد، هیچ تغییری در این عرصه نیز رخ نخواهد داد.

جمهوری اسلامی یک دولت دینی‌ست که با آزادی و برابری دشمنی آشتی‌ناپذیر دارد، دولتی‌ست که در آن توده مردم بندگان خدا و نماینده او بر روی زمین‌اند، دولتی‌ست که در آن یک فرد به نام ولی فقیه از قدرتی مطلق برخوردار است. لذا دولت دینی در ذات خود، دولتی شدیداً استبدادی‌ست. از این بابت نیز چیزی نمی‌تواند تغییر کند و استبداد همواره جزء لاینفک جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند.

جمهوری اسلامی دولتی‌ست که هدف سیاست خارجی خود را در خارج از مرزهای کشور ایران، بر اشاعه‌ی اسلام‌گرایی، حمایت و پشتیبانی از بنیادگرایی دینی در جهان و استقرار دولت‌های دینی در کشورهای دیگر قرار داده است که مردم این کشورها عمدتاً باورهای دینی اسلامی دارند. لذا پان اسلام‌یسم و توسعه‌طلبی اساس تعیین‌کننده سیاست خارجی جمهوری اسلامی‌ست. این سیاست از همان آغاز موجودیت این رژیم در ایران، همواره به تضادها، تشنجات و درگیری با دولت‌های دیگر انجامیده است. همین سیاست بود که به جنگ دولت‌های ایران و عراق و ادامه‌ی ۸ ساله آن زیر شعار "جنگ تا فتح کربلا" و "راه قدس از کربلا می‌گذرد" انجامید و فجایی بزرگ برای مردم ایران و عراق به بار آورد. ادامه همین سیاست است که این بار به بهانه دفاع از فن و دانش هسته‌ای، در واقع تلاش برای تشدید نظامی‌گری و ساختن سلاح هسته‌ای، به درگیری با قدرت‌های جهانی انجامیده، که تنها یکی از نتایج آن برای توده‌های مردم ایران، فشار بار تحریم‌ها بوده است. تا روزی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است، تغییری در این سیاست خارجی رژیم رخ نخواهد داد و بار عواقب فاجعه‌بار آن نیز همواره بر دوش توده‌های زحمتکش خواهد بود.

بنابراین اگر در اساس سیاست داخلی و خارجی رژیم و سیاست‌های کلی آن نمی‌تواند تغییری رخ دهد، در شرایطی که بحران‌های متعدد تمام ارکان جامعه ایران را فرا گرفته است، روحانی چه می‌تواند بکند؟

حقیقت این است که وی حتا در حد احمدی‌نژاد هم نه برنامه‌ای دارد و نه حرفی برای گفتن. او مکرر در هر مصاحبه و سخنرانی خود اعلام می‌کند که سیاست او در قبال مسایل جامعه بر "اعتدال" قرار گرفته است. "اعتدال" یعنی چه؟ اعتدال نه برنامه و راه حلی برای بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیم است و نه کار، نان و آزادی برای مردم ایران. اعتدال فقط می‌تواند این معنا را برساند که راه حلی بر بحران‌ها و بن‌بست‌های رژیم جمهوری اسلامی نیست. حالا که تمام سیاست‌های باند‌های وابسته به جمهوری اسلامی با شکست روبرو شده‌اند، این دست‌جات اکنون به

اعتدال دخیل بسته‌اند و اعتدال هم به لطف مرحمت قدرت‌های بزرگ جهانی، تا شاید گره نزاع هسته‌ای باز شود، تحریم‌ها متوقف گردند و فرجی یافت شود برای غلبه بر بحران‌ها و بن‌بست‌های علاج‌ناپذیر.

اما معضل بحران‌های لاینحل جمهوری اسلامی عمیق‌تر و پیچیده‌تر از آن است که "اعتدال" و لغو تحریم‌ها گره‌گشای این معضلات باشد. گویا از بس که آن‌ها تبلیغ کرده‌اند که علت بحران‌ها در تحریم‌هاست تا از این طریق این تصور را در ذهن توده‌ها جا بیاندازند که مشکل نه در ساختار اقتصادی - اجتماعی و سیاست‌های رژیم، بلکه به علت تحریم‌هاست، خودشان هم دچار این توهم شده‌اند که اگر تحریم‌ها لغو شوند، بحران‌ها خاتمه خواهد یافت. اما کافی‌ست که به آن‌ها گفته شود، تحریم‌ها یک ساله‌اند و بحران‌های جمهوری اسلامی ۳۴ ساله. مگر در دوره زمامداری احمدی‌نژاد، فقط در طول ۵ سال، درآمد رژیم از فروش نفت از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار نیز تجاوز نکرد؟ اما بحران‌ها نه تنها حل نشدند، بالعکس تشدید هم شدند. لذا اگر تحریم‌ها تماماً متوقف شوند و جمهوری اسلامی دوباره به درآمدهای هنگفت سال‌های گذشته بازگردد، بحران‌هایی که برخاسته از تضادهای ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه‌اند، متوقف نمی‌گردند. اما آیا اعتدالی که اکنون گروه‌های رنگارنگ دولتی برای نجات به آن دخیل بسته‌اند، می‌تواند لاقول مشکل نزاع هسته‌ای رژیم را حل کند و تحریم‌ها را متوقف سازد؟

واقعیتی‌ست که رژیم جمهوری اسلامی زیر فشار بحران‌های موجود ناگزیر شده است در محدوده‌ای عقب‌نشینی بر سر مسئله هسته‌ای را بپذیرد و وظیفه پیشبرد آن را نیز از هم اکنون بر عهده روحانی قرار داده است. قدرت‌های بزرگ جهانی هم که درگیر این مسئله با جمهوری اسلامی‌اند، به علت بحران‌های داخلی و بین‌المللی و نیز تضادهای درونی خود این آمادگی را دارند که در محدوده‌ای عقب‌نشینی کنند و امتیاز دهند. اما چارچوب عقب‌نشینی از هر دوسو محدود است. برای دولت آمریکا پرونده هسته‌ای صرفاً دستاویزی‌ست برای تسویه حساب با جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی و به عقب‌نشینی واداشتن آن به نحوی که توسعه‌طلبی پان‌اسلامیستی و هژمونی‌طلبی در منطقه خاورمیانه را در برابر توسعه‌طلبی امپریالیستی کنار بگذارد.

جمهوری اسلامی اما نمی‌تواند این عقب‌نشینی در اساس سیاست خارجی خود را بپذیرد. چرا که در آن صورت باید از تمام دعوی و ادعاهای پان‌اسلامیستی و هژمونی طلبانه منطقه‌ای دست بردارد و یک پایه اصلی جمهوری اسلامی بودن‌اش را از دست بدهد. در عین حال از آنجایی که سیاست خارجی پیوند و رابطه‌ی لاینفکی با سیاست داخلی هر دولتی دارد، این عقب‌نشینی در عرصه سیاست خارجی به ناگزیر موجب تغییراتی در سیاست داخلی خواهد شد که اساس موجودیت جمهوری اسلامی را به عنوان یک دولت دینی زیر سؤال خواهد برد. بنابراین حد و حدود عقب‌نشینی‌های دو طرف محدود خواهد بود و به رغم این که آن‌ها می‌توانند لاقول در این مقطع دامنه نزاع را محدود و اختلاف را تعدیل کنند، اما اصل نزاع باقی خواهد ماند و از

اعتدال کارساز نیست، چشم‌انداز، تشدید تضادها و بحران‌هاست

این بابت کمک قابل ملاحظه‌ای به رژیم برای مقابله با بحران‌های درونی به ویژه در عرصه اقتصادی نخواهد شد. معهدا روحانی روی همین مسئله خیلی حساب باز کرده است که بتواند از طریق آن بحران اقتصادی را با لغو تحریم نفت و یاری سرمایه‌های بین‌المللی تعدیل کند. گرچه مسئله اقتصاد و سیاست اقتصادی روحانی تنها مسئله‌ای است که تمام گروه‌ها و جناح‌های رژیم بر سر آن توافق و نقطه نظر مشترکی دارند، اما چنانچه روحانی بخواهد برای تحقق برنامه‌های اقتصادی خود، در عرصه سیاست خارجی و مسئله هسته‌ای از حد و حدود مورد توافق فراتر رود، همین مسئله احتمالاً می‌تواند به اولین مسئله مورد اختلاف و درگیری میان دست‌بندی‌های درونی رژیم تبدیل گردد. البته فقط این مسئله نیست که زمینه بروز و تشدید اختلافات درونی هیئت حاکمه است، بلکه عرصه سیاسی داخلی یکی از نقاط پر تنش خواهد بود که روحانی در پیش دارد.

واقعیت این است که روحانی به رغم تمام فرمان‌برداری‌اش از خامنه‌ای، نه فقط به رفسنجانی و سیاست‌های او بسیار نزدیک است و از او تأثیر می‌پذیرد، بلکه پیروزی‌اش را مدیون حمایت رفسنجانی و گروه‌های اصلاح‌طلب می‌داند. خود وی نه تشکیلاتی داشت، نه نیروی طرفداری که بتواند او را به مقام ریاست جمهوری رژیم برساند، از این پس نیز به حمایت و پشتیبانی آن‌ها نیاز دارد، لذا ناگزیر است و البته نفع‌اش ایجاب می‌کند که به آن‌ها امتیازات اقتصادی و سیاسی بدهد. به ویژه چنانچه بخواهد دست آن‌ها را در فعالیت‌های سیاسی علنی‌شان باز بگذارد، با گروه‌های رقیب که تحت رهبری خامنه‌ای ارگان‌های اصلی قدرت را در دست دارند، درگیری جدی پیدا خواهد کرد. برای گروهی از جریان‌های موسوم به اصول‌گرا، ارگان‌های نظامی و امنیتی رژیم، بخشی وسیعی از دستگاه روحانیت و شخص خامنه‌ای، میدان یافتن گروه‌های "اصلاح‌طلب" و طرفداران

رفسنجانی پذیرفتنی نیست. درگیری گروه‌های طرفدار جمهوری اسلامی مستقل از این که خامنه‌ای و روحانی چگونه فکر می‌کنند و چه می‌خواهند تشدید خواهد شد. این فقط نتیجه‌ی ناگزیر ادامه و تشدید بحران‌های رژیم نیست، بلکه نتیجه همان سیاست موسوم به اعتدال و نشستن روحانی میان دو صندلی در میان گروه‌های رقیب، خواهد بود. لذا چندان طول نخواهد کشید که دور جدید اختلافات و درگیری‌های درونی رژیم، در ابعادی احتمالاً بسیار فراتر از دوره احمدی‌نژاد آغاز گردد. چرا که این بار بخشی از این نزاع در خارج از هیئت حاکمه جریان می‌یابد که کنترل آن برای حتماً خامنه‌ای نیز ممکن نیست. از آنجایی که روحانی نه برنامه‌ای برای پاسخ‌گویی به مطالبات اقتصادی و سیاسی مردم دارد و نه اصولاً می‌تواند داشته باشد، تضاد توده‌های مردم ایران با رژیم حاکم باز هم تشدید خواهد شد و این تضادها می‌تواند به ویژه در شرایطی که تضادهای درونی رژیم و گروه‌بندی‌های رنگارنگ آن به نزاعی جدی بیانجامد، در ابعادی وسیع منفجر گردند و بار دیگر جنبش‌های توده‌ای مردم ایران اوج تازه‌ای بگیرد.

جمهوری اسلامی و شخص خامنه‌ای می‌توانند عجالتاً به حضور ۷۰ درصدی مردم در انتخابات قلابی‌شان دلخوش کنند و لحظه‌ای هم که شده پیروزی خود را جشن بگیرند و بپرامون آن تبلیغ کنند، اما چشم‌اندازی که از هم اکنون گشوده شده است، تشدید تضادها، عمیق‌تر شدن بحران‌ها، تشدید کشمکش و اختلافات میان جناح‌ها و باند‌های وابسته به جمهوری اسلامی و بالاخره رشد و اعتلای اعتراض و مبارزه توده‌های کارگر و زحمتکش خواهد بود. چندان به طول نخواهد انجامید که تمام این واقعیت‌ها در برابر همگان ظاهر گردند و جمهوری اسلامی را با بحرانی عمیق‌تر از هر زمان دیگر روبرو سازد. جمهوری اسلامی راهی بر غلبه بر این بحران نخواهد داشت.

کمک های مالی

۵۰ دلار	لاکومه
۱۰ دلار	نرگس
۲۰ دلار	نقیسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورانی ۱
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورانی ۲
۳۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۳۰ دلار	رفیق احمد زبیرم
۳۰ دلار	رفیق فرهاد سلیمانی
۲۵ دلار	رفیق کمال بهمنی
۲۵ دلار	کارگر پیروز است
۳۰ دلار	رفیق حسن نیک داوودی
۳۰ دلار	رفیق بهمن آژنگ
۳۰ دلار	زنده باد انقلاب اجتماعی
۲۰۰ دلار	ابراهیم ابگرمیان

سونیس

۳۰ فرانک	علی اکبر صفائی فرهای
۳۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	امیر پرویز پویان
۵۰ فرانک	حمید اشرف
۶۰ فرانک	سعید سلطانیپور

هلند

۲۵ یورو	رفیق سعید سلطانیپور
۲۵ یورو	رفیق محسن مدیرشانه چی
۲۵ یورو	رفیق قاسم سیادتی
۲۵ یورو	رفیق ابولقاسم باقری (قاسم)

ایران

۱۰۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۱۰۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۱۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمینا
۵۰ یورو	پوران
۲۰۰ کرون	کولنتای (ماه مه ۲۰۱۳)
۲۰۰ کرون	کولنتای (ماه ژوئن ۲۰۱۳)
۲۰۰ یورو	پویان

به یاد رفیق فدائی سعید سلطانیپور

من تنها می‌خواهم بگم رفیق سعید سلطانیپور را جمهوری اسلامی کُشت اما جمهوری اسلامی هرگز نتوانست صدای سعید رو خاموش کند. امروز ما صدای سعید رودر همه جا می‌شنویم. اون چه رو که رفیق سعید سلطانیپور می‌خواست اکنون مردم ایران، کارگران و زحمتکشان ایران، جوانان ایران همان پرچم را در دست گرفته‌اند و پیش می‌روند. جمهوری اسلامی فکر میکرد که سعید سلطانیپور رو اعدام و نابود بکند و فاشیستی‌ترین شیوه رو برای دستگیری‌اش در پیش بگیرد که در جشن عروسی‌اش بره دستگیرش بکند، فکر می‌کرد که قضیه تمام هست. اما سعید سلطانیپور زنده هست. سعید سلطانیپور در اشعارش زنده هست در راهش زنده است در عقایدش زنده است که امروز فقط محدود به سازمان ما هم نیست. شما همین اینترنت رو نگاه بکنید می‌بینید که ده‌ها و صدها سایت مختلف به نام سعید هست که داره آثار سعید، آرشیو سعید، و اشعار سعید رو دارن منتشر و پخش می‌کنند. بنابراین سعید ماندگار هست و جمهوری اسلامی رفتنی‌ست. بهرغم صدماتی که رژیم اسلامی به مردم ایران از طریق از بین بردن رفیق عزیز ما سعید سلطانیپور زد که محصول عمری از مبارزه مردم ایران بود، دوباره ده‌ها و صدها سعید سلطانیپور به وجود خواهد آمد و قطعا راه و اهداف سعید رو ادامه خواهند داد.

صدای سعید همان‌طور که اشاره کردم صدای سرخ و تند و طوفانی هست و این صدا هست که باید صدای همه توده‌های مردم ایران و همه مبارزین باشه و یکبار دیگه یاد و خاطره رفیق عزیزمان سعید سلطانیپور را گرامی میدارم و امیدوارم که همان‌گونه که تا به حال سازمان ما توانسته راه و اهداف رفیق سعید را ادامه دهد، در آینده هم تا رسیدن به هدف نهائی ادامه بده. پیروز باشید.

بسیار ممنونم. یاد رفیق سلطانیپور و یاد همه رفقای انقلابی و کمونیست که بدست جمهوری اسلامی اعدام شدند گرامی یاد و امیدواریم که بتونیم همواره از راهروان راه این رفقا باشیم.



"ما به خاطر آرمان‌های انسانی مردم مجازات می‌شویم"

آرمان‌های انسانی البته تاریخی طولانی دارد و در این میان سال‌های حکومت اسلامی همچون سال‌های حکومت پهلوی، انبوهی از ایستادگی و مقاومت زندانیان سیاسی را در حافظه‌ی خود جای داده است.

چه بسیار انسان‌های آزادی‌خواهی که در زیر شکنجه جان خود را از دست دادند و باز چه بسیارند از این انسان‌ها در ده سال اول حکومت اسلامی. هنوز عکس ۱۱ زندانی سیاسی کرد که حکم اعدامشان توسط خلخالی در سال ۵۸ و در یک بیدادگاه ۳۰ دقیقه‌ای و بدون هر گونه حق دفاع و یا داشتن وکیل اعدام شدند، نگاه‌ها را دزدیده و به خود خیره می‌سازد. آنجا که رفیق احسن ناهید دانشجوی پلی‌تکنیک و از هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق روی برانکار در تیرباران شد. هنوز آواز مقاومت از تپه‌های اوین تا زندان‌های گوهردشت و قزل‌حصار تا زندان‌هایی که در سرتاسر کشور پهن شده‌اند به‌گوش می‌رسد. از مردان، زنان و حتی کودکانی که قربانی خشم و نفرت حاکمان اسلامی شدند، در زیر کابل‌ها تن‌هایشان آتش گرفت اما لب ننگشوند. زندان برای جمهوری اسلامی و دیگر پاسداران نظم کهن همواره ابزاری برای سرکوب و حفظ قدرت‌شان بوده است.

جرم زندانیان سیاسی بیان چیزیست که حکومت بر نمی‌تابد. جرم زندانیان سیاسی دفاع و مبارزه برای چیزیست که حکومت آن را لگدمال می‌کند، همان‌طور که زندانیان سیاسی اعتصاب‌کننده در گوهردشت در اطلاعیه‌ی خود نوشته بودند "ما به خاطر آرمان‌های انسانی مردم مجازات می‌شویم". و این اکنون وظیفه همه‌ی ماست که از این زندانیان که در شرایطی سخت و طاقت‌فرسا در دست‌های حاکمان اسلامی اسیر و دربند هستند حمایت کنیم. تابستان آمده است. تابستانی که تابستان خونین ۶۰ و اعدام‌های دسته‌جمعی تابستان ۶۷ را در حافظه‌ی خود دارد، تابستانی که بیست و پنج بهار از آن گذشته است. از زندانیان سیاسی حمایت کنیم، خواستار بهبود آزادی بی‌قیدوشرط آن‌ها شویم، خواستار بهبود شرایط تمامی زندانیان و حفظ حرمت انسانی‌شان شویم و صدور احکام اعدام را که امروز بر بالای سر ۸۳ زندانی سیاسی و هزاران زندانی عادی می‌چرخد محکوم کنیم.

طریق عوامل خود به زندانیان عادی به بهایی گزاف بفروشد و با پول حاصل از آن عیاشی کنند. اگر مقاومتی کند و یا حتا احمی بر ابرو بیاورد، او را با اهانت و فحاشی و کتک بدرقه می‌کنند.

زندانیان را در بدترین وضعیت بهداشتی، درمانی، غذایی و رفاهی رها می‌کنند، تا برای زنده ماندن مجیزگوی زندانبان گردند. اگر باز مقاومت کرد، دست‌های‌اش را بیشتر بر دور گردن زندانی حلقه کرده و فشار می‌آورد، برای او پرونده‌ی جدیدی می‌تراشد، به سلول‌های انفرادی می‌اندازد، از ملاقات و دیگر حقوق ابتدایی یک زندانی محروم می‌سازد و در آخر حتا کمر به قتل او توسط زندانبان خودفروخته‌ای می‌گیرد که برای چند صباحی زندگی بیشتر در گندابی که نام‌اش زندان است به سرسپردگی زندانبان درآمده‌اند.

اما زندانبان با همه‌ی این جهمی که فراهم آورده است، از به‌زانو درآوردن زندانبانی که بر پیمان خود ایستاده‌اند ناتوان است و با گذشت زمان حتا بر تعداد این دست از زندانیان افزوده نیز می‌شود. کارگران زندانی در زندان‌های جمهوری اسلامی از جمله‌ی این زندانیان هستند که با آگاهی از نظم طبقاتی حاکم، از جمله پرچمداران مقاومت در زندان نیز شده‌اند. رضا شهبای، شاهرخ زمانی، محمد جراحی، بهنام ابراهیم‌زاده و دیگر کارگران و مدافعان حقوق و منافع طبقاتی کارگران از آن جمله‌اند. رضا شهبای که به دلیل شکنجه‌های دوران بازجویی به بیماری‌های سختی دچار شده است، همچنان در معرض خشم زندانبان قرار دارد. اگر او خود را به زندانبان فروخته و به طبقه خود و رفقای کارگرش پشت کرده بود، بی‌شک امروز نه تنها از امکانات درمانی مناسب برخوردار شده بود که حتا در زندان نیز نمی‌ماند. دیگر کارگران زندانی نیز کم‌وبیش با سرنوشتی همچون رضا شهبای روبرو هستند.

مقاومت در برابر زندانبان و ایستادگی بر پیمان و

فضا، نصب دستگاه‌های موج‌شکن که سلامت زندانیان را به‌خطر انداخته، نزاع‌های خونین و مرگبار، فحاشی، توهین، هتک حرمت، تحقیر و تنبیه‌های بدنی، زندان‌های انفرادی، پرونده‌سازی‌های غیرانسانی و دیگر اقدامات و رفتارهای خبیثانه‌ی زندانبان تاکید نمودند. آن‌ها همچنین در اطلاعیه‌ی اعلام اعتصاب غذای خود نوشتند: "محرومیت کامل از حقوق زندانیان سیاسی مانند مرخصی، تلفن، ملاقات حضوری، ورزش، کار و فعالیت‌های فرهنگی و هنری، پوشاندن لباس مخصوص زندانبان آن‌هم آلوده و کثیف، دستبند و پابند زدن به هنگام اعزام به خارج از زندان، اهانت‌های غیراخلاقی به هنگام ورود به زندان مانند لخت مادرزاد کردن زندانیان و دادن مسهل و اقدامات شرم‌آوری مانند "پارک کردن" برای یافتن مواد مخدر، اقداماتی هستند که ارزش‌های انسانی را در این زندان به صفر می‌رسانند.

در این راستا تعدادی از زندانیان از جمله شاهرخ زمانی، خالد حردانی، نامق محمودی، مصطفی نبیلی، ناصح یوسفی، عادل نعیمی و برخی دیگر از زندانیان سیاسی در اعتراض به اینگونه رفتارهای غیر انسانی به هنگام خروج و ورود به زندان، از حقوق طبیعی خود صرفنظر کرده و بارها از اعزام به بیمارستان و دادگاه امتناع کرده‌اند."

پیش از اعلام اعتصاب غذا، ماموران زندان هنگامی که با مخالفت و مقاومت شاهرخ زمانی کارگر زندانی، برای پوشیدن لباس زندان برای اعزام به دادگاه روبرو شدند، او را زیر ضربات مشت و لگد خود گرفتند که با ادامه مقاومت این کارگر زندانی، زندانبان از اعزام او به دادگاه خودداری کرد.

همچنین هنگامی که این زندانبان در اعتصاب بودند، در گوشه‌ی دیگری از ایران دو زندانی عادی در زندان بندرعباس با نام‌های عباس سردعلیزاده و حسن یوسفی در اثر عدم رسیدگی پزشکی جان خود را پس از ساعت‌ها درد و در برابر چشمان دیگر زندانبان از دست دادند. و این داستان تلخیست که مدام در زندان‌های جمهوری اسلامی تکرار می‌گردد.

اما وضعیت زندان‌های جمهوری اسلامی جدا از وضعیت جامعه‌ی ایران نیست. همچنان که جامعه‌ی ایران در نکبتی افزون ناشی از حکومتی جبار و جنایتکار در نابسامانی‌های خود همچون اعتیاد، دزدی، قتل، تجاوز، کودکان کار و غیره غرق می‌شود، زندان نیز نکبت‌بارتر از آن در میانه‌ی سکوت قبل از مرگ و ظلمت شب دست‌وپا می‌زند تا قربانیان جدیدی برای جانپان شب‌پرست پیدا شوند.

همان‌گونه که بدیهی‌ترین حقوق انسان‌ها در کارخانه‌ها، دانشگاه و دیگر محل‌های کار و زندگی در جمهوری اسلامی لگدمال می‌گردد، در زندان‌های جمهوری اسلامی هم زندانی از حق انسان بودن در زندان محروم هست. او را به بهانه‌ی ممانعت از ورود مواد مخدر به زندان لخت مادرزاد کرده و تحقیر می‌کنند، تا هم از تحقیر او لذت ببرند و هم خود مواد مخدر را از

**گرامی با یاد رفیق فدائی حمید اشرف
و رفقای هم‌رزم‌اش که در ۸ تیر
۱۳۵۵ در نبرد برای آزادی و
سوسیالیسم، قهرمانانه با دشمنان
کارگران و زحمتکش‌شان جنگیدند و
جان باختند**

یادداشت سیاسی

"ما به خاطر آرمان‌های انسانی مردم مجازات می‌شویم"

جمعه ۳۱ خردادماه، افشین اساتلو کارگر زندانی که تنها ۴۲ سال سن داشت و در زندان گوهردشت بسر می‌برد، بدنال سکنه قلبی و عدم رسیدگی بهموقع پزشکی جان خود را از دست داد. او در نامه‌ای که در مرداد سال ۹۱ از زندان به بیرون فرستاد، در مورد دوران بازجویی خود نوشت: "به مدت پنج ماه در سلول‌های انفرادی ۲۰۹ در زندان اطلاعات شهر سندانج تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفتیم. شکنجه‌هایی نظیر زدن کابل به کف پا، وادار کردن به دویدن با همان پاهای زخمی و کابل خورده، بازجویی‌های طولانی به مدت هفده - هجده ساعت، فحش‌های رکیک و ضرب و شتم این جانب به صورت دسته‌جمعی که باعث شکسته شدن چند تا از دنده ها و همین طور دندان‌هایم شد. در طی این پنج ماه خانواده‌ام هیچ‌گونه خبری از من نداشته و پیگیری‌هایشان هم به جایی نرسید".

پیش از مرگ وی، یازده زندانی سیاسی

گوهردشت در اطلاعیه‌ای با اعلام اعتصاب غذای دو روزه که درست از ۳۱ خردادماه آغاز شد، پرواز مرگ بر شانه‌های زندانیان سیاسی را به همان دلیل و یا دلایلی که افشین اساتلو را به کام خود کشید، هشدار داده بودند. آن‌ها نوشته بودند: "عزم رژیم جمهوری اسلامی، زنده به گور کردن، و ارمغانش مرگ تدریجی برای بیش از دویست و پنجاه تن از زندانیان عقیدتی و سیاسی با بیست و هشت حکم اعدام، پنجاه زندانی ابد و زندانیان با احکام سنگین و طویل‌المدت در گورستان زندگان رجایی شهر می‌باشد که به دست فراموشی سپرده شده‌اند".

آن‌ها در اطلاعیه‌ی خود با نگاهی به "چهره‌های رنگ‌پریده‌ی خود" که مرگ را به انتظار نشسته‌اند، بر وضعیت بد بهداشتی و درمانی از جمله بیماری‌های مهلک و انواع عوارض و معضلات ناشناخته، وضعیت اسفبار تغذیه، کمبود

در صفحه ۱۷

برای ارتباط با سازمان فدایان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدایان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://71.18.109.83/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فدایان (اقلیت):

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 648 July2013



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم بیکار می‌کنند

آغاز پخش برنامه‌های تلویزیونی دکراسی شورایی

تلویزیون دکراسی شورایی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه‌های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دکراسی شورایی ادامه‌ی راه و مسیریست که پیش از این رادیو دکراسی شورایی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می‌باشند.

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی بدین‌قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس‌آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس‌آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یکساعت از ماهواره هاتبرد و تله‌استارت پخش می‌شود. تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازده نیم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America
3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی